

أَبُو الْقَاسِمِ

از افتقر زمان من جد و بنده
 بخطر بلع الافلاك خائبة
 اغنى الوردى و كفى جوده وكفا
 والشمس خائبة والبدن مكفا
 وصما فان عن ذاي مشكل قضا
 اعاد حتى سبينا بعد ما تخنا
 عزايونك في اعقاب الشرفا
 ان لم يكن ناله من دون هدا
 وان كان سابقا في كل ما وصفا

یعنی هر که بندی زکوه بزرگواری حسب سطلبد و یا هر بانی روزگار جفا بجزوید و یا در نزد ایزد تعالی منزلی آرزوید و که او را بتمام
 یگان فرار سازد و یا دین دست و راسی راست میخورد که در آن هیچگونه کجی و انحرافی نبیند و یا آنکه یکمکشته خویش بدلی خانی
 میجوید زینهار بهای که نه سنگداری شاه عادل خلف بن احمد نماید آن وارث داد و دینی و بزرگی که سگانی که بمعالی خویش
 خاک بروی که نشکان بر سلسله پاشید و اندو در تمام آثار مجذ طریق اقتصاد ایسا دگر عطا که در آن راه اسراف
 می پایید و چون کرد گشتی از طاعت وی سرحد در فصل خصومت او قرار داری بشیر داد که از او چه پندت بخ بیدرن بگردن
 بهتر از هر پند میرسد بسا پناهی کردنی که تیرنای تشنه بران از امان طغیان سرفروزی نگاه داشته اگر بر صغیر خستار مگر مت کلفی
 شود خلف بی کلفتی آن کلف بزداید و اگر زمانه برگسی خشم که در و نمان خویش بسایند بروی در بانک آورد و او از هم
 باین پادشاه پناه برد البته رضای می آنکس را از غضب زمانه نگاه دارد و انشدت از و باز کرده و هرگاه که سالی از خشکی در لرز
 افتد ابریزان سمت امیر خلف مردم را بی نیاز سازد و اگر تمام عالم غمناک شود افلاک اترسان و خورشید احران و ماه
 تیره و کمرفته گذارد در سگانه جنگ و سنگام بخش تا مل رواند دولی اگر در شکلی را بی دن خواهد بی تا مل کعبه روم نژد و بدون
 تحریمی سخن نژد سگانه از آن خانه خورد که در دست او است چه آن خانه بهره م از پس لای می فریه ساخت و اموال از غارت
 خود را خوار میکند که از خواری آن از جندی می رود و دانش بیاد کار گذارد مرد تو اگر مال نویستین نشانه تیر جواش نماید خود نشا
 تیر طاعت خواهد گشت هیچ ستایش که سخن سنج و صف معالی این مدوح نتواند کرد هر چه در میدان بلاغت چشیا باشد و در
 آنچه خواهد داد فصاحت بتواند داد خواند میر در پایان حال همین خلف که مدوح شیخ ابوالفتح است میگوید در ترجمه یعنی سطوح است
 که چون سلطانه خود اریستان بهند و ستان لنگر کشیده مراسم جواد بتقدیم رسانیده منظره منصور باز کردید خلف بن احمد را
 که خلف صدق او بود بر سر پادشاهی نشاند و معراج خزان با و تسلیم کرد و خود در گوشه نشست و روی بخراب عبادت
 آورده از دخل در امور ملک و مال استعجابت و چون چند گاه برین بگذشت ظاهر در امر حکومت مستقل گشت خلف از کرد
 پیشین شده تمارض نمود و طایفه از خواص در کینسگاه خدر باز داشته ظاهر را بهانه تجرید و صیت طلب نمود و چون ظاهر
 ببالین پر حاضر شد اهل خدر از کین بر آمده دست و کردنش محکم بته مجوس گردانیدند و بعد از چند روز او را مرده از محبس
 بیرون آوردند گفتند ظاهر از کمال طلال خور و ابلاک ساخته ظاهر بن زینب و بعضی دیگر از اعیان امر اریستان که این حرکت
 شیخ از خلف مشاهده نمودند خاطر بر خلاف خلف قرار داده عریضه ترویجین الدوله فرستادند که لوای طغرانسار ابد انصوب
 توجه نماید و سلطانه خود این متمس بفرجات معزولن عاقله در سنه اثنی و تسعین و ثمانه اریستان روان شد و خلف بقلعه طایفه
 که در تمانت

ابوالفتح بستی

که در مناسبت و مسافت غیرت افزای طاق حصار فیروزه کار کردون بود متحصن شد و سلطان ظاهر قلعه را مرکز است دولت کرده
 عساکر کردون تاثر بیکروز امتداد درخت بریدند و در خندق حصار ریخته که بزمین هموار شده خنول قبول سلطان بهدم حصن طاق
 نطق بسته خلف از فایت مضطرا مان طلبید و همین الدوله شمشیر استقام در نیام کرده خلف از حصار بیرون آمد و خود را در پیش اسب
 سلطان نهمو در بزمین انداخته و محاسن سعید بر تن اسب ناید اورا سلطان مخاطب ساخت و همین الدوله را این لفظ بغایت خوش
 آمده خلف را بجان مان داد و کلمه سلطان را در و نام خویش کرد و ایند و همین الدوله خزان و فاین خلف را در حیطه صنبط آورده اورا طلبه
 از قلع در جرجان فرستاد و مدت عمر خلف در مجلس سلطان نهمو در بروجی که سابقا مذکور شد پایان سید تا اینجا کلام خواند میر بود که
 ترجمه یعنی نقل کرده است ولی ما این عبارت را در ترجمت یعنی ندیدیم بالکنه در کتابخانه ملکه آوده دانشمند وزیر علوم که اید الا با و با
 با و چند نسخ صحیح و نفیس در نهایت اقیانوس موجود است اگر کسی گوید مراد میر خاند نقل بالمعنی بوده نه بالعباره گوئیم پس باید تمام مطلب
 منقول عبارات دیگر در اینجا باشد چنین نیست چنانکه از تطبیق او اخر کلامین بوضوح میرسد اول آنکه گوئیم تاریخ عینی را خبر با و با
 دیگری نیز ترجمت نموده و صاحب جیب السیران ترجمت دیگر این قصه آورده باشد و هو بعید غایب تا زمانه ما مشاهده
 و دیگر در صفت حال شمس المعالی قابوس بن وشمیکر میگوید فلله شمس المعالی فی همنه له بین الحجره مجراها و فی بخار الکرو
 مرسیها و مجرهایها فلم یجمع فی شيوخ الملک با شرف منه قهقهه و او لطف بجمه و اگر پیشینه و اصدق بار فقه مشبهه و
 او فرحلا و مخصلا و اظهر جمله و تفصیلا و اعذی لنفسه عفاف الحکمه و اخری لبدن بکفاه الطعمه و قد فطم
 النفس عن رضاع الملامه فلم یعرف اللغو ما هو ولا البطاله ما هی علمانه بان الملبک و اللهو ضدان و ان لیلین
 بدان و لقد احسن ابوالفتح البستی الکتاب فی نصحی هذا الرای بقوله - اذا غدا ملکک بالله و مشغلا
 فاحکم علی ملکک بالویل و الحرب - اما نری الشمس فی البین ازها جلد - اما غدا برج بحکم الله و الطرب
 یعنی قابوس بن همتی داشت که سیر و جریان آن در میان کوهستان فلک بود و جایی قمار و لنگه کاش در پهنای دریای کمرت
 جمله بزرگان پادشاهان کس شرافت عنقه و فرط جو و اوصالت که بر و صدق و مدد و نور خرد و ظهور فضل و عفاف نفس و کفایت
 قوت شینه نشده است بیرونی حکمت و عقیدت شرح خویشین از الالیش ملاهی آمیزش مناسبتی از همیشه داشت و مدت عمر داشت
 که لهو و حیت و لنگه کام چه میدانست که ارتکاب ملاهی با تقلد پادشاهی ضد یکدیگر کند و بیچکاره با هم فریاد نمایند همانا شیخ ابوالفتح
 بستی در تقویت این رای ترویج این مذہب نیکو گفت که اذا غدا ملکک بالله یعنی چون پادشاهی با ملاهی در آمیزد بانک نوبت ملک
 و خرابی کشورش بردار آید یعنی بستی که آفتاب و قیسه میزان میرسد از اوج بهبوط می افتد این ازان است که منزل آن بروج ستاره
 لهو و طرب گردیده که اختر ما بید باشد و هم این دو شعر در ستایش شریف امجد سید ابو جعفر محمد سپهر موسی بن احمد بن القاسم بن
 حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابطالب صلوات الله علیهم که متوطن فیما بورد و مقیم طوس و اطراف
 منظومات ابوالفتح بستی در تاریخ بستی ثبت افتاده

أنا للهدى الشريف غلام
 و اذا كنت للشريف غلاما
 حتما كان فليبلغ سلاحي
 فانا الحرة والزمان غلاما

یعنی من بنده شریف ابو جعفرم بهر مکان که باشد سلام من با و بر ساد و چون من بنده آن بزرگوار باشم پس من خود را از آرد
 خواهم بود و زمانه بنده من و دیگر در ذکر غصه و بهاطیه که یکی از بلاد هند است میگوید و انام بساطه انان طهرها من

ابوالفتح بسنی

الانجاس اولئك لا تجاسر اذ ناس اولئك لانكاس ونصها من يعلم حملة الدين سنن الاسلام بين
 لهم طرف الحلال والحرام ثم كثر في غزوة موفور العلاء منصور اللوام طالى الرأى سائر الجدة على خط الاسواء
 الا انه وافق منصوره هو امي امطار وطوامي انهار وفوارع جبال وقوارع اضداد واقبال فاستغفر في الفرق
 جد انقاله وشمل المقر في جملة من بجاله ووفاه الله انه تلك المسافة ومها لك تلك المسالك هو بنو القضاة
 وقد كان ابوالفتح علي بن محمد البسني يكر حركات السلطان بنفسه في تلك المقاصد برأي بسني من عطار دوجا
 لقد كان يقول ما يشهد به العفول ولكن اذا جاء به امر والتفت الحساو البطش والافدام فخذ سبط الكلام وطلب
 الصحائف الاملام وانشد ابوالفتح البسني نفسه هذا البيت الا ابلغ السلطان غنجه يشعها وودى مجتكت
 تجاوزت اوج الشمس عز او روعة وذللت قسرا كل من قد ملكوا

فما حركات منعبان قد بها فان فوج الشمس لا يمحركت

يعني سلطان محمود و در به طيه خدان قامت فرموده ان نواحى از پيديدى مشركان و خبث كا فران پاك ساخت و كسى را نجا
 بر كاشت كه مردم را فر ايش دين و قوانين آين سید المرسلين صلى الله عليه وآله بيا سوزد و خود با نام بلند و رايه فرورد
 غزوة روى نهاد و بر عا ليكه نجت بلند شس سبان خورشيد كه بر خط استوا سير نمايد معتدل و مستقيم بود ولى سلطان در انرا حجت از ريز
 بارها و سرشارى جويها و كو بهاي فرجسته و دشمنان جنگو زمعى شديد كشيده و ميشه افعال و رجالش در سيلها فرو شد
 و خدای سبحانه خود او را از افت امنسافت نگاه داشت و شيخ ابوالفتح بسني در اين يورشها سلطان را از مباشرت منع ميده
 و در اينگونه مخازى و مجاهدات كه بايستى بايقى بلا و بندگى كشيده حركت موكب ويرانه روا مينديده و بسى بارانى كه كوئى از ازا
 ستاره يتر كه اختر خداوندان غايه است فرا گرفته بر محسود انكار مينود سو كند بچى كه حق ميگفت و بر طبق شهادت مردم بخرد حكم ميده
 ولى چون ستاره برام خون آشام كه اختر ارباب حروب و اصحاب شجاعت است تهج فتنه كند و كار بهت شمشير و بهادران
 و ليرافند پس ستاره تيرچه تاثير خواهد داشت و راي و تدبير چه سود خواهد بخشود شيخ ابوالفتح اين اشعار در بعضى سروده كه

يعنى بلا زمان سلطان اين پند خالص كه از روى مودت و راي محكم گفته شده برسان و بكوى كه ترافت قدر و نهايت شان
 از اوج خورشيد در گذشته و از سر قهر پادشاهان عالم راز بون ساخته پس از تو اين يورشهاى پويته شايسته نيت نكند آرام كير
 اوج خورشيد را حركت نيت در تاريخ يميني و شرح منيسى و غيرهما مسطور است كه اصحاب تخيم در مسند حركت اوج شمس مثل حركات
 اوجات بعيه سبه سياره اختلاف كرده اند بطليموس اتباع وى كه محققين اينفرقه اند گفته اند كه اوج شمس حركتى نيت و اين انكار
 پراين بنديته ثابت كرده اند و متاخرين از وجدان دانه مطوقه در قمر منخف تازه و قدان ان اخري بر تحقق تحرك اوج
 شمس استدلال نموده اند و توضيح اينكدر از كتب بنجمن بايد جست و ديگر از اشعار ابوالفتح بسني اينچيزه است را كه در سايش آل فرعون

که واليان سلكت جوز جانان عسى در تاريخ بين الدوله مندرج ساخته

بنو فرعون قوم في وجوههم	سهما الهدى و سناء السود العنا
كانما خلفوا من سود و على	وسائر الناس من طين و صلصال
من نلوا منهم نفل هذا اجلهم	فذا وانما هم بالنفس و المال
يا انا لى ما الذى حصلت عندهم	وع التوال و قم فانظر الى حالى

ابوالفتح بسنه

الافزى از حالى كهفت فاعليت ۹۹
 فاز كن بنا كذا عن شكر انهم
 بهم العزوخالى عند فو حاسله
 فان ذاك لغيره لا لاغفالى

يعنى دو دمان آل فرعون مردمى سيباشند كه نشان رستى و فروغ بزرگى از جانشان پيداىست كوتى بياورد و جود ايشان از
 بزرگولى شده و بياورد و بگر مردم از كل هر يك را كه ميگرى ميگوئى اين درميان ايشان بجلال سدر و علوجت از همه
 فرودتر باشد اى آنكه از من عطاسى اين سلسله در حق خویش ميرسى از سوال گذر و در حال من بگر ايا نمى بسنى كه چگونه جود
 بچود ايشان را است تمام با آنكه خود رايش از عزيمت درگاه اينطايفه و يده و آنحال پر ايشان قبل از نيل جواز ايشان بگريست
 بودى پس اگر مر از تائيش اينقوم خواستش منى از انت كه ادا در حق تائى ايشان نيستوانم نه آنكه در مدح و شكر ايشان
 بظلت ميگذرانم شارح ميسنى در دو مقام قصيده نونيه ابوالفتح را بيايد و در هر دو جا ميگويد اكثر منطوبات وى خطبات
 مياشند قصيده كامل از وى بسيار كم و يده شده اشهر و اطول قصايش قصيده نونيه است در امثال مردم در خطان
 ايتامى تمام مبدول نميدارند و ارباب ادب در نقل و روايتش هر كوزه خايت بجا ميرد حتى كودكان مكتب انقصه را
 از بر فيمايند و مضامين حكمت اينش تعليم استادان ياد ميگيرند و مطلع آن اينمطرح است زباده المرفى في دنياه نفضا
 آنكه ميسنى بر حسب اشهار كه اينقصيده را در ان زمان بشام بوده بر همان مصراع اول مطلع الكفا نموده است و در كتب معاجم
 و تاليفات اصحاب طبقات و تراجم نيز كه مطان شرح احوال شيخ ابوالفتح بستند باقى آن شرح با كفا او بجايد است
 حتى شريف اديب سيد صدر الدين على مدنى با آنكه در انواع تخنيس و غيره از انوار الريح منظم و نثر ابوالفتح بسيار تمثيل کرده است
 در صفت ارسال مثل از ابیات اینقصيده به شرح ذکر نموده بر عالی که تمامت اینقصيده فریده در صفت ارسال پر و اخته آمده

و ما اثراتهما در كشول تخ عبا الدين محمد على پيدا كرديم و با شرا نقل و ترجمت نمودم كويد
 زباده المرفى في دنياه نفضان
 و كل وجدان خطا لاثان له
 با عام الخراب الذم مجهدا
 و با هر بصا على الاموال جمعها
 دع الفواد عن الدنيا و زخرفها
 واقع سمعك امثالا افضلها
 احسن الى الناس تشعبد فلو بهم
 و از اساء مسمى فلهي كذالك في
 و كن على الذم معوانا الذي امل
 و اشد يدك بعجل الذم معصفا
 من بيتي الله بحمد في عوانبه
 مرابيعان بعبر الله في طلب
 من كان للخير منا عاقلن لير

من جاي

ابوالفتح بسنی

مزاجه بالمال مال الناس فاطبه
 من عاشر الناس لاقى منهم نصبا
 من استشاره عرف العقل فام له
 من يردع الشر يصد في عواطفه
 من استضاء الى الاشر فام وفي
 ودافع الرقوف في كل الامور فلم
 احسن اذا كان امكان ومقدرة
 دمع التكتل في الخيرات فطلبها
 الظل للشمس اخرى من نهي ونهي
 والناس اخوان من النور والشمس
 سبحان من غير مال باقل حصر
 لا يحب الناس طبعاً واخذ فلهم
 ما كل ماء كصدا لو اوردته
 وللأمور موافق مقدرة
 فلا تكن عجلاً في الامر فطلبه
 حسب الفوق عقله خيراً بشاره
 هما رضينا لبيان حكمة ونهي
 اذا نجا بكريم موطن فله
 باظالمنا فرجا بالفر ساعده
 بايتها العالم المرضي سبرته
 وبانها الجهل لو اصبحت في الحج
 لا تحسبن سرور اذا ما ابدا
 اذا جفاك خيلك كنت الفه
 وان نيتك بك او طاز نشأت بها
 خذها سريراً امثال مهدبه
 ما خرجت انهارها والطبع صانعها

بالقرء

خلاصه مراد آنکه مرد هر چه برز عارف دنیا بنیزاید از کمال خویش فرو گاسته و در باززدگانی حطام فانی هرگز نرسود در یافتن فی الواقع
 بزیا فی فرار سیده هر بهره و نصیبی که از او دام و ابودی نیست البته چون نیک بنگری از او جودی نیست الا ای آنکه هرگز
 کوشش ویرانه زمانه را آباد کرد ان خواهی ترا بخدای بسوگند آیا خرابه دست روز کار بر آید ان عمارت نمود و ای آنکه
 با هر کوزه

ابوالفتح بسنی

با هرگونه آرزو خاطر و اطلاق اینجهان بسی بندهای آیا فراموش کرده که شاد می نماند و دست زینهار که این تعلقات
بگذاری که صفای آن الوهیت و پیوستگی آن کسبکی و براند و خلق اموال دنیا تو خلق امثال من مقدم باری که بسا
جواهر آید برشته نظم کشیده شده بر دم بخشش و نیکی کن که اگر بخشن نمانی چنانست که دلهای ایشان از بندگی خریدار
چه از عهد و از است که بخشش و نیکی فرود آورد اسبند و میکند و اگر گس با تو بدی نماید از لغزشش و بگذرد و گناهی بس سازد
و هزار و مسند را بر امید مدد کار باش که از آدم مردان بخشنند و هر دو دست خویش بر میان آئین و کیش استوار کن
که دین و آئین از هر چیزی عوض است چه هر که از خدا تعالی بر سبزه پایان کارش ستوده افتد و ایند و سبزه از
تمامت مردمش از هر ارمند و خوار نکند و هر که از خیر حق غرض جل در کاری باری طلبد یا را از بونی و خاری خواه
بود و هر که مانع خیرات و حاجب منافع باشد او را در دنیا هیچ برادری و دوستی نخواهد بود و هر که مال بخشد مردم با او
کنند چه مال فتنه انسانست و هر که با مردم مباشرت در تخمیت البته از ایشان رنجما دید چه خوبهای خلق همه کجا
و دشمنی است و هر که در شناسائی کار با خرد بسی رای برد او روز کار را خوب شناخت و هر که تخم شتر میشاند فتنه
خوشه پشیمانی بچسبید و هر که با بدان نشست از جمع ایشان برخواست بر عالی که مار و از درها در پر داشت با هم را آن
در برامری مدار کن که مردم را از صدیق و منافق اعدای کوبش نیستند آورد تا دستت میرسد کاری کن
نیکی نامی که فرصت همیشه نیست در کار خیر کابلی کن که مرد کابل سکجنت نیفتد مرد خردمند هر چند در زیر سایه کجا
و شاخسار با باشد که جز سایه پر سبزه کاری بخردی پناهد و در غیر ظل شجره تقوی و عقل راحت بخوید دولت و ثروت
چون بکس وی آورد مردم همه بر او رجائی اویند و چون پشت کند همه دشمنان دیرین وی سحجان اهل که نصیحت
ضرب المثل است با فقر و نیاز مند می و همان با قل باشد که بغناست و کنکی مشهور است با قل با ثروت و تو اگر می سحجان
مردم را بیک سرشت پندار که هر کس اخوانی دیگر است و هر یک را نهادی دیگر چنانکه بر آب بخوشکاری چشمه صد نیست هر
بخوشکاری کیا سعدان نه هر کار را وقتی مقدر است و هر امر را اعدای مقرر در کار با بیاب شتابانک مباش که بجان
از نفع ستوده نیست حکمت و تقوی هر دو از یک پستان شیر مکیده اند مال و طبعان هر دو در یک مکان آرمیده اند چون هر
با مردی خوش نیفتد زود در دیگر شهر جایگزیند که از روی زمین هر جانی و وطنی استای ستمکار که مسامت غرت سخت
بهوش باش که اگر تو در خوابی روز کار بسیار است یا نشور ستوده سیر دل خوشدار که تو با بمری اقی سیر بی و امی اهل باطل بلکه اگر
تو در میان دریا باشی هنوز نشسته کنان کن که هیچ شاد می با دیدمان چه هر که از زمانی شاد و کام دارد البته زمان دیگرش غمناک
چون دوستی با تو جور و جان کند دیگر بر او و دشمن بگیرد مردم همه یکسانند و باید که بر او در اند و اگر خود مستطرا من و قطع شود تو با تو
سازش نیارد پاک مدار و از آنجا کوچ ده که شهر بی خدایم و طعنا باشند این مثلهای پاکیزه را فراموش که در آنها باری آنان که پند
سودمند خواهند بیانیت آشکارا اگر این شعر خوش و نظم نغز احسان ثابت ترتیب نداده چه پاک که خود حسان خاطر
اینجمله آثار صناعت نموده است و فات شیخ ابوالفتح بسنی در چهار صد بصری و بقولی در چهار صد و یک بصری در بخارا اتفاق
افتاده و در کلمات سازمانند امثال بسیار میباشد اغلب آنها در تکرار و تکرار و تکرار است و اندکی در معجم و فقا
و شرح فیینی از طول و بل کلام و انتشار حواشی سخن باصالت الکفایت **کسب** بعینم بار موعده و سکو

بین مصلح و یا منقوطه از بلدان سحجان است

النبیة

احمد بن محمد بن عبد بن محمد بن علی النضر بن عبد بن محمد بن الحسن بن علی

کینتس ابو العباس است و لقبش تقی الدین اعجوبه و هر و اطروفره روزگار بود و از زیاست عام و شهرت تام که وی در مصروفات
 و سایر ممالک اسلام یافت برانی احدی از معاصرین خود از اثر اهل سنت میسرگشت امروز از پر تو تو جهات بندگان شاه شاه
 عالم پناه زد و ایای این عرّفه که مقام انعقاد مجلس تالیفات از منجمت و طبقات و تذکرات و فهرقات و غیره مشون
 کرده آنچه درین یکده سال از تراجم اینجمله کتب بنظر رسیده هنوز در حق هیچیک از سلف تا اینمقدانواع تجدیدت توصیفات
 و فنون مدایح و تجلیات دیده نشده هر یک از ارباب مجامع در مراتب کمال مقامات فضائل و تقریظ تصانیف و تذکرات
 وی شرحی را نده و تفضیلی آورده از آنجا که رسم ما در عنوانات تراجم بر اختلاق اوصاف و جعل القاب قرار گرفته و از آنچه در
 تصریح نموده اند تعدی رو امینداریم در این عنوان نیز علی العاده بهمان کلمات قوم الکفایه میایم و عبارات سجدات بجز افراده
 طی سخن بتغاریق حکایت میکنیم تا شیاً بالامام شمس الدین بن عبد الهادی جامع تذکره الحفاظ و شیخ صلاح الدین الکتبی صاحب
 نوات الوفیات امام شمس الدین خود در بیت ترجمت بن تمیہ حسن گفته شیخنا الامام الرزاقی امام الاعمده و معنی
 الائمة و بحر العلوم سید الحفاظ فاروق المعانی و الالفاظ فیه العصر قریع الدهر شیخ الاسلام قدوة
 الایام علامة الزمان و نور جان الفرائد علم الزهاد و اوجده العباد فامع المبتدین و اخر المجتهدین
 نزید دمشق و صلح النصاب فی له سبق الی مثلها شیخ عماد الدین اسطی که از عرفاء علماء معدود بوده این تمیہ
 بدین القاب ستوده که شیخنا السید امام الائمة یحیی التتد و فامع البدعة ناصر المحدث فمغنی الفروع
 الفانوق من الحفاظ و موصلها بالاصول الشرحیه للطالب الرائق الجامع بین الظاهر و الباطن فهو
 فمغنی الخو ظاهر و قلبه العلی قاطن انموذج الخلفاء الراشدین و الائمة المهتدین الامام نفی الدین ابو
 العباس احمد بن عبد الجبار بن عبد السلام بن تمیہ عاده الله بکنه و دفع الی مدارج العقبانیز عماد الدین در اثناء عبارات خویش که
 والله ثم والله لم ادر تحت ابد هم التناء مثلده علماء و عملاً و جمالاً و خلفاء و کراماً و هدیاً فی خویش و فبما ما فی
 حق الله تعالی جل ذکره عند انتهاک حرمانه یعنی سو کند با خدا می که در زیر آنچه از آسمان بنظر عیانست
 اهدی ابان ابن تمیہ مذیده ام و دانش و تقوی و آرایش و خلق و در آنکه اگر کس شرط حرمت او گذارد و از وی بکلم بگذرد ولی
 حق تکلیف حق بیسح نتواند گذشت شیخ علم الدین در معجم شیخ خویش او را بدین صفت یاد کرده که احمد بن تمیہ بن محمد بن
 الشیخ تقی الدین ابو العباس امام الجمع علی فضله و نبله و دینه قرأ الفقه و برع فی العربیه و الاصول و هو فی
 علم التفسیر و الحدیث و کان انما لا یلحق بخباره فی کلتی و بلغ رتبة الاجتهاد و اجتمع عنده شروط المجتهدین
 و کان اذا ذکر القسیر هبت الناس من محفوظه و حسن ابراده و اعطائه کل قول ما یستحفه
 من الترجیح و التضعیف و الأبطال و خوضه فی کل فن کان الحاضر و یقضون منه العجب هذا
 مع انقطاع الی الزهد و العباده و الأشغال بالله تعالی جل شانہ و التجرد من اسباب الدنیا
 و دعاء الخلق الی الله تعالی جل شانہ یعنی اندانمند بیانند پیوسته که علماء بقرطاض و علوم مقام و حکما
 عقاید وی اجماع نموده اند فن فقه در خدمت اساتید بخواند و در ادب و اصول بقرآن پیشی گرفت و در علم تفسیر حدیث سببی
 ما هر گشت امامی بود که فرسان میدان فضایل در پیش صناعت بعباده او نمیرسند بر تبه استدلال فقاد فی فائز شد و شرطی در
 اجتهاد

ابن عیسیٰ

۱۰۲

اجتماع و در خود فرایم آورد در شب علم قرآن بجا سخن چنان حق افتاد تا او میگردد و اقوال صیغ باطل میساخت مردم
 کثرت حفظ و حسن بیان وی بجزرت میماند و در هر فنی انچنان خرم میفرمود که حاضران در عجب میشدند با همه اینکالات
 در وظایف عبادات از هر شغل گیسخته بود و بسی بجان بد و تجرد مردم را بخند دعوت مینمود با بخله ولادت این تمیمه فرزند
 دهم یازدهم شهر ریح الاول از سال شصده و شصت یک بجزری در بلده حران اتفاق افتاد و در اوایل حال و ایام طولیت وی گیسخته
 مردم اطراف بقلعه تار گرفتار بودند و نیز در صحبت پدر خود عبدالحلیم و جنبی قارب و عسایر از بیم تطاول منول بعبود مشق از حران متروک
 شد و آنساق را در کمال استیصال با پای پیاده پیون گرفت بر عالیکت در سبب تعکس بدوش بود چه از غلبه خوف خصم و چه
 تحصیل دو اب نیافته و شبانه از موطن با لوف بگریختند چون سپاه ترک در حوالی آن بلاد پراکنده بودند اتفاقاً در اثنای طریق طایفه از
 سبوا فراریان نظر افتاد و در تعاقب ایشان تا خند عبدالحلیم و همرازان از توقف انحال سخت در بر اس افتادند و در گاه حسیانه با تمام
 و کمال اقبال بنالیدند و مخلص خویش از لطف کردگار خواستار شدند تا بقطع مسافت توانی یافتند با آنکه نزدیک بود که منولان در
 دعای ایشان حجاب شده از انورطه خلاص گردیدند و عمری از سر یافتند در اثنای مشهور سنه شصده و شصت و شصت و شصت و شصت
 ابن تمیمه در آن بلد بمدارس فاضل و مجالس اساتید بنامی مرودت نهاد و کتب منبر و اخذ علم اشغال حبس از شیخ زین الدین احمد
 عبدالداغ بن نعمه مقدسی خراجا و پیش ابن عوف بخواند و در مخرکروی از مشایخ محدثین دمشق استلاسین و استماع اخبار نمود که اساتید
 ایشان بدین شرح است کمال الدین بن عبد شیخ شمس الدین جنسلی قاضی شمس الدین بن عطا حنفی شیخ جمال الدین بن صیرفی مجد الدین
 عاکر نجیب الدین مقداد بن ابی الخیر و ابن علان و ابن ابی العیروانی بکر بروی کمال الدین عبد الرحیم فخر الدین بخاری و ابن
 و شرف بن قواس و زینب بنت مکی و غیرهم من مشیخه علی الحدیث گویند اساتید وی که از ایشان استماع حدیث نمودند زیاد از
 شیخ بوده و منسند امام احمد مرآت حدیده اخذ کرد و هم معجم طبرانی و کتب کبار و اخبار بسیار از حدیث فرا گرفت و چندین سال ملازم
 جماع اطراف اخبار و نظم اساتید کردید صاحب تذکره الخطاط چنین گوید که ابن تمیمه روزی چند علم عربیت در نزد علی بن عبدالقوی
 بخواند و در آنچه خواند تا ملی بسز کرد تا خود بمطالعت کتاب تصنیف امام المبرین سیبویه بخوی قدرت یافت و شدت فطانت و نظر
 ذکا مجموعی انچنان معلق از نیک متن ساخت و در نحو بر اتمثال خویش پیش افتاد کتاب غلانیات را در یک مجلس بهم قرائت نمود و هم
 نسخه کرد کلام اسب مجید را در حفظ آورد و انگاه اقبال کمال بعلم تفسیر نمود و در آنفن شریف نصیب البسج حیا زت کرد اصول فقه از نزد
 محکم ساخت در اینفنون و بعضی از صناعات بحرری لایق و تقدیمی فایق یافت و بد انحال بنوز از سن هجری ه و اند سال پیش گذشت
 بود فضلا معاصرین می از شدت ذکا و قوت خط و حدت ذهن و سرعت ادراک وی حیرت میداشتند که نشانی تصوف نام و
 عفاف و نلله و افضاد فی الملبر و الماکل و لم یزل علی ذلک خلفا صا الحاکم ابوالده بنفبا و عا خا با دانا سکا
 قواما ذاکر الله تعالی فی کل امر و علی کل حال رجعا الی الله تعالی فی سائر الاحوال و الفضایا و قافا عند هدو الله
 و او امره و نواهی امره بالمعروف و ناهیا عن المنکر لا یجاد نفسه تشبع من العلم و لا یزوی من المطالع و لا
 من الأشغال و لا یکل من البسج و قل ان یدخل فی علم من العلوم فی باب من ابوابه الا و یفخ له من ذلک الباب
 ابواب و یسند ذلک اشباه فی ذلک العلم علو حدای اهل و کان یحضر المجالس و الحافل فی صغره فیه کلام و طبعا
 و فهم الکبار و یاتی بما تمیز منه اعبان البلدان فی العلم و افنی و له نحو سب عسبره سنه و شرع فی الجمع و التالیف
 من ذلک الوقت و مانند والده فکان من کبار الحسابه و ائمتهم و در سن بعد بنوطائف له اهدی و عسبره سنه

ابن تیمیہ

۱۰۴

فاشہر امره و بعد صیغہ فی العالم واخذ فی تفسیر الکتاب الغریب باہام الجمع علی کربق من حفظہ فکان یؤدی ما بقولہ من غیر توقف لانعم و کذا کان یورد الذم من بودہ و صوت جمودی یضیح و حج سنہ احدى فیعین و لدثمانون سنہ و وجع و فدائہنہا الیہ الامامہ فی العلم والعدل والزهد والورع والشجاعه والکرم والنواضع والحلم والایمانہ والجلالۃ والمہابۃ والامر بالمعروف والنہی عن المنکر مع الصدق والامانۃ والعفة والصیانۃ وحسن الفصد والأخلاص والابتنال الی اللہ تعالیٰ وشدة الخوف منه ودوام المرابنہ والفتک بالذغلاء الی اللہ تعالیٰ وحسن الأخلاق ونفع الخلق والأحسان الیہم وکان حجج اللہ تعالیٰ مقرباً مسلوفاً علی الخلق فی شجائی جلیق اهل الاموال والبندیہن واما ما قاما بیدیان الخوف نصر اللطیف بذكره الامضا و صنف بمثلہ یعنی ابن تیمیہ بر صفت صوفی فشی نمایش کرد و امین پارسائی و وارستگی و مینانہ روی گرفت و پدر و مادر را فرزند می صالح شد و با ایشان مہربانی و احسان رفتار و در رہمانسن بسی پرہیزکار و عبادت گذار بود وقت خود بقیام و صیام مصروف میشد و ہر کار یاد کرد کار میسر کرد و ہر حال با بزرگواران بازمیگشت از حد و الہی تعدی و امید نداشت از امر معروف و نہی منکر تجاوز جائز نمیشد از طلب علم سیر نمیشد و از مطالعت کتب ملالت نمی یافت و کم بود کہ در تحصیل صناعتی در آید و یکبار آن بہایہ و بر استادان حاذق خرد با گیرد با صغر سن مجالس کبار میرفت و نکہتہا می گفت کہ مشایخ حیران میشدند و در مناظر تہنمہا کہ بزرگان از جواب ذیو سیما نذہبای فتوی نوشتن و اجہاد نہاد و آخار جمع و تالیف گذار و ہر جایکہ ہفت سال از عمرش پیش گذشتہ بود پدرش عبدالحلیم در گذشت و او در آنوقت از رؤسا و ضلعیان و پیشوایان آن امت بود پس مجالس تدریس ترفیع نمود و او از فضل و صیت ریاستش در اطراف جهان برآمد و ہنوز بہت و یکسال فرو تر نداشتایم اوینہ بر گری تحقیق می نشست از حد و تفسیر کلام اللہ تدریس میسر کرد و بی توقف و در کتب و لطایف افکار اسکار ساخت و ہمین در سہای دیگر نیز با طمانینت و آواز بلند و فصیح توضیح میفرمود و در سنہ شصت و نود و یک حج بیت اللہ عمرت کرد و از زیارت بیت مبارک بازگشت بر عالی کہ در جمیع کجالات و ماثر و تہمت مزایا و مناخر بر علماء وقت رتبہ امامت داشت کوفی بر کردن مخالفین شرع شمشیر بود و در حلقوم اہل بدعت غصہ کلوی کہ بہر دیار اشہار شنفت و در حج روزگار مانند وی نیامد تا ابن تیمیہ از بیت علم بود و در سلسلہ و می چند کس در شمار معارف افاضل درآمدند کہ بعنوان ابن تیمیہ اشہار دارند بہت نیست کہ میگویند جدا جماعت محمد بن خضر سالی حج رفت و زن او عالیہ بود چون بہ تیماک بلدہ است صغیر در باد یہ توک از ارض ام رسید و آنجا جاریہ خورد سالی کہ رخساری نیکو و چہرہ زیبا داشت بدید کہ از خیمہ بیرون میآید چون بچران معاودت کرد و در جدہ بہر خسادہ بود و دختری زادہ بود چون از خضر انبزو او آوردند گفت یا تیمیہ یا تیمیہ کنایت از اینکہ او بدختر کہ در تیمادیدہ میانہ بدینترتیب اند خضر بلقب تیمیہ سی خواندہ میشد فرزندان و اعیان او را بد و غروب داشتہ ہر یک را ابن تیمیہ میامیدند آنجا رفتہ بن چنین شنیدم کہ مادر ہمین محمد تیمیہ نام داشت و او زنی واعظہ بود خود محمد را ہاد کہ اشہار می داشت نسبت نموده ابن تیمیہ میخواندند او را و اسباط او نیز بدین کنیت معروف شدہ از این سلسلہ اجارہ و کس در روایات الاحیان بیان شدہ و شرح احوال ایشان نیز بیون اسد در اینجملہ این کتاب نگاشته میشود قانون اوب و لغت عرب بن فلکان میگوید فقہان ہا میکنند کہ در نسبت تیما تیمادی گویند ولی محمد بن خضر خزر خور ابر خلاص قیام تیمہ گفتہ بطریق تیمت وی این لفظ ضبط اشہار یافت حافظ شمس الدین میگوید غلطی از احادیث ابن تیمیہ و مشایخ عصمتی در اشنا گفتہ اند از ایشانست شیخ تاج الدین غلبی

ابن تیمیہ

۱۰۵

فزاری و شیخ شمس الدین ابی عمرو و علاء کمال الدین بن الرطکانی و ابن دقیق العید و ابن عبد القوی قاضی جونی و ابن منجا
 و ابن نحاس و غیرم من سایر الفقہاء و المحدثین مراد از شاگرد در جارت عاقل و دیگران که در نظر مقام میگویند مراد از اجازه
 با صلاح اینست که افادہ اہلیت مقامی محمود و تصدیق ادراک درجہ مخصوص میکند صورت شاگرد کمال الدین آنست کہ امام علی
 جامع تذکرۃ الحفاظ گوید خود از روی خط شیخ کمال الدین خواندم کہ بر کتاب فتح الملام عن الامتہ الاعلام تصنیف عالم ربانی
 ابن تیمیہ مرانی نوشته بود کہ نالیف الشیخ الامام العالم العلامة الاوحد الحافظ الجہد الزاهد العابد القدوة
 الامام الامم قدوة الامم علامۃ العلماء وارث الانبیاء اخر المجددین و احد علمائہ الدین بركة الاسلام
 الاعلام برهان المتکلمین فامع المبتدعین محیی السنن و من عظمہ اللہ علیہا المنہ و قامت علی عذرة
 و استبانہ بركة و ہدیہ الحجۃ فی الدین ابی العباس احمد بن عبد الجلیل اعلیٰ منارہ و شہیدہ من الدین رکا

ما ذاب قول الواصفون له	وصفانہ جلت من الحصر
هو حجة الله فاهرة	هو مبتنی اجوبہ الذکر
هو اية في الخلق ظاهرة	انوارها ارب على الفجر

یعنی شاگردان چگونه مدح ابن تیمیہ تو انشد سرود با آنکہ کلمات و محاسن صفات او از اندازه شمار برود
 رفتہ او حجت قاهرہ کرد کار است و اعجوبہ نادرہ روزگار ہمانا از جانب حق آتی باشد کہ در میان خلق ظاہر گشتہ و روشنی بر تو او
 بر تابش فجر فردی یافتہ گویند این شاگرد کمال الدین در حق ابن تیمیہ قبل از ان بودہ کہ سی سال از عمر وی گذشتہ باشد بنور سی
 سال کامل داشت کہ از ابن رطکانی کہ او را علاء مینویسد بدین القاب با رجمند و اوصاف کر آمدند ممدوح و مورد تعجیب کردہ
 ہم علاء در صفت اعانت و ذکر تبحر ابن تیمیہ کہ کانذا سئل عن فن من الفنون ظن الرائي او السامع انه لا يعرف
 غير ذلك الفن وعلم ان احدا لا يعرف مثله وكان الفقهاء من سائر الطوائف اذا جلسوا معه استفادوا في
 سائر مذاهبهم منه عالم بكونه عارفه ولا يعرف انه ناظر احد فانقطع معه ولا يتكلم في علم من العلوم سواء
 كان من علوم الشرح او غيرها الا فاق فيه اهلها والمنسوب اليه وكان له بدل في
 حسن التصنيف وجودة العبارة والترتيب والتقسيم والتبكيه
 یعنی بر گاہ کہ از ابن تیمیہ در فنی سؤالی میشد آنچنان قدرت و بخت جواب میگفت کہ ہر کہ میدید و یا می شنید کان میکرد
 کہ او تمام عمر او رہنا نقن بسر برودہ و از دیگر صناعات بہری نیافتہ و یقین میکرد کہ انفن بر ازو بہتر هیچکس نمی شناسد فقہاء
 مذہب اربعہ چون با او می نشستند ہر یک در طریقت خویش او سخن میکردیم در مذہب خود نکات و دقائق یاد میکردند
 کہ از ان پیش اصلا بدانہا تعظن نہ اشہد تا کون کسی شناختہ نشدہ کہ با ابن تیمیہ مناظرہ نمودہ بروی غالب آمدہ باشد و یاد کرد
 از فنون منقول یا مستقول سخن راندہ ابن تیمیہ بر او بلند می نشستہ باشد او را در خوبی تصنیف و نیکی تعبیر دستی بلند بودہ و گاہ
 افادت سخن را ہی تقسیم و تشبیح میفرمود ہم از کمال الدین نقل است کہ گفتہ وقتی در یکی از فروع فقہیہ کہ مسئلہ قسمت معلوق
 در میان طوائف اختلاف شد ابن تیمیہ کہ ریاست علمی و اختصاص داشت در خصوص ہمان تکلیف مجلدی کبیر نگاشت کہ از بقا
 تا نہایت آن کتاب از محل تنازع قدمی بیرون گذشتہ و قلبی بر ایطہ زاندہ بود و ہمچنین در یکی از مسائل عدو کہ مورد تاجر
 مفتیان عدو بود مجلدی دیگر پرداخت کہ روی کلام از آغاز تا انجام باشند آن فرع مخصوص داشت و این دلیل استیلا
 و اختصار

ابن تیمیہ

واستقصاء نظر است که در فرعی بعینه مجلدی ضخیم و کتابی مجیم پر استند لیراد استراحت صیف توان کرد و ذہبی با ابن تیمیہ
بوده و در صفت او با آنکه اقتصاد معاشرت بر حد است و عزت پس مبالغات نموده در ذیل اجازه ابن زوری که از ابن
تیمیہ داشته چنین نگاشته **هذا خط شيخنا الامام شيخ الاسلام فريد الزمان بحجر العلوم تقي الدين قزويني**
والفقه وناظر و اسندك وهو دون البلوغ وبيع في العلم و التفسير و افنى و درس ولد نحو العشرين و صنف
التصانيف ضار من كبار العلماء في جنوة شيوخه وله من المصنفات الكبار التي سارت بها الركبان و لعل
نصائبه في هذا الوقت تكون اربعة الاف كتاب و اكثر و فتر كتاب الله تعالى مذهب سنين من صدره ايام الجمع
و كان يوقد نكاحه و سماعانه من الحديث كثره و شيوخه اكثر من مائة شيخ و معرفته بالتفسير اليها المنتهى و
و حفظه للحديث رجاله و صحبه و سقمه فها لم يخون و اما نقله للفقه و لهذا ذهب الفخاه و التابعين فضلا عن هذا
الاربعه فليس له فيه نظير و اما معرفته بالمدل و النحل و الاصول و الكلام فلا اعلم له فيه نظير و بدريه
جملة صالحه من اللغة و عربيه قويه جدا و اما معرفته بالناويج و التبر فحجب عجب و اما شجاعته و جواده و
فامر مجاوز الوصف فهو الغث و هو احد الاجواد الا سجناء الذين يضرب بهم المثل
اینکه شمس الدین ذہبی در ذیل این عبارات گفته اما شجاعت جواد ابن تیمیہ خیر می است که تجر و صف و نطق بیان نسکین اشارت
بمذاهبات منول و جلا و تهاقی که از ابن تیمیہ در خط ثور اسلام و حمایت مردم مصر و شام بطور رسید و انوقاع را ایست
بس طویل چنانچه هم ذہبی در جای دیگر میگوید **هو اعظم من ان يصفه كل من اوبدته اشارة فلي فان سهره و**
بجمل ان توضع في مجلدات يعني ابن تیمیہ بزرگتر از آنست که ستایش او بتقریر یا تحریر من در آید چه خود سیرت استعلا
اور اکثر از دو مجلد نتواند تحمل نمود ولی ما بقدر حوصله این مقام از آغاز و انجام امتلاحم مختصر می یرا و می کنیم زبده این قصه است که
چون خازان خان سعادت اسلام فائز گشت سلطان مصر ملک ناصر محمد بن قلاوون فرمان فرستاد که اگر پدر ان کبار
دست و از ره مالک و فخت مجاری احکام اچیان مستعرض یار شام و مصر میشد موجب آن بحقیقت مخالفت وینوی بود
که بتوفیق حضرت سجانہ بکاکلی بکاکلی تبدیل یافته باید انالی ان اقطار از سلطان سوده سودای خلاف از سر و پیم خوف از خاطر
براند و بعکس با سبق تجار جائین متوار دو قوافل طرفین متواتر کرد و دوم فرمان فرمای آن یار را باید که محض از یاد شوکت اسلام
سعی را که نسبت با قایلیم جان مفترض الطاعه است فتح امال مرکز اقبال خویش اند نفاذا احکام و مضنا او امر خود را از جانب
حاکمان بارگاه اعلی شناسد ملک ناصر چون از فرعی فرمان خازان آگاه شد بطا هر پذیر قمار مطاوعت و انقیاد کردید ولی از ذرا
استقلال استبداد نتوانست گذشت و در شهر سینه ششده و نود و هفت بجزی چهار هزار سوار مرتب نموده خود را بترق رسانید
و مخالفته بنجد و در آید و بنهب و غارت و قتل و اسیر فتنه عظیم در انداخت خازان از این جزا ت سخت و غضب شد و تدارک
ایستاد از اکابر علما و اندام اسلام استعفا کرد و با جماع گفتند حر است نو امین مسلمانان و دفع شرور مضدان بر پادشاه عادل است
خازان بتدریج در تمیبه استیصال دولت مالیک و استنفاذ از من شام و ملک مصر شد تا در تاریخ صفر سنه ششده و نود و نه بجز
بانو و هزار سوار بجانب بلا و شام حرکت کرد و بدین وقت ابن تیمیہ در دمشق میبود و روزنا وزیر قبول علمه و روح عکس می افروزد
چون لشکر تار و افواج مصر را در نواحی بلده جمع آغاز قاتل افتاد و غرض من حیات بسید می از غولان منول مبارزان مصر باش حرکت
سوخه گشت ملک ناصر بر صفوف تار حمله برد و زمینده را بگشتند خازان پای ثبات کران کرده با امر ترک ماند و خاق منصور
و بکبر

ایستاد

و کتبر سلاطین و فارس الدین البکی و سیف الدین غزار بر قلب لشکر مصر یورش آورد و آنکروه ابنوه از هم بپاشید و جمعی از سران
پناه مصر عرضه شمشیر ساخت و حسام الدین قاضی خیفه و عماد الدین اسمعیل بن الامیر و اثنار عدال منقود شدند ملک مصر بحال قرار
نیافته روی بهزیت نهاد و تادال الملک خویش قاهره پیش در گت نتوانست نمود و غازان آنروز در محض توقف کرده مراسم قتل غلام
بجای آورد و علم غزیت بجانب دمشق افراخت چون خبر قریب وصول موکب غازانی به دمشق رسید مردم شهر بهم برآمدند و ضوضای
بلند شد این تیمیه همیسنکه این اضطراب فاحش بدید تسکین مسلمانان از جای خویش حرکت کرد و باید الدین بن جماعه و جلال الدین قندی
در پیوست تا بهر تدبیر که توانند حریم اسلام از تجاوز لشکر خصیانت کنند و مردم دمشق را از پادشاه منول نجات دهند با بکل چون
ابن تیمیه با آن دور نسی اسلام ملاقات نمود و قرار بر آن شد که خود با تحلیق و هدایای مناسب بجانب اردوی خان در حرکت آید
و بالتزام تکالیف متابعت و قبول احکام مطاوعت شعله خشم پادشاه منطقی سازند پس بهر بی صاحب قهر الدین شرمی و سید زین الدین
شریف و جمعی دیگر از ارکان علمای و اعیان قضا و نقباء اشرف و عظام قصات با اعلام و قران و احلاق و نفاس با استقبال بیرون
آمدند غازان خان ایشان را بعواطف بکران بنواخت و متوطنان آن بلده را از زلال آسایش امان سیراب ساخت امیر اقلیم سخن
و صاف الحضره مولانا شهاب الدین عبداله شیرازی این واقعه را در تاریخ خویش شرح آورده ولی نام ابن تیمیه در جمله اسامی وجود
مستقبلین مطبوعی داشته و بمنقده رفته روز سوم اعیان ماشقه صاحب قهر الدین امیر شرمی و سید زین الدین شریف و قصات سادات
و معارف و مشاییر با اعلام و سی پاره کلام آمده و معارضات لائق و ترغیبات را با استقبال بیرون آمدند و از عاطفت سائعه از لای
و عارف سابقه الطلال سر پرده سلطنت و جلال التماس روار و الوار کردند و بجان امان طلبیدند ولی جامع کتاب العبر طایفه
عبدالرحمن بن خلدون مغربی در سیاق اینخبر ابن تیمیه را قاضی مستقبلین و امام متأمین دانسته که دید و طار الخبر الی دمشق
فاضطرب العامة و ثار الغوغا و خرج للشنجحة الی غازان بعد هم بدالدین بن جماعه و نفی الدین بن تیمیه
الغرض جان و عرض مال مردم دمشق بحسن کنایت و مین ریاست ابن تیمیه ز دست تار این ماند و بگذارد مواقع دیگر از این فتنه عظمی کار
بزرگ از ابن تیمیه بطور رسید و با هشام دی بسیاری از بیوت و بیاتین دمشق و قرار و صنایع نواحی آن از صده خراب عارضه دید
کنار ماند چه غازان خان بجاه غزیت مراجعت جمعی از سر بندگان افواج خویش را بخطط اطراف و ضبط امور شام منصوب ساخت
سبخله قلعشاه نوین ابهم فتح قلعه دمشق بر کاشت و از دمشق تا حمص عمده کفایت قحطی باز گذارد و از حمص تا طرابلس
حک و سلاطین و معرة النعمان با یلیکی تفویض نمود و از حلب و حما و خلاط و جبل السحاق و پیره تارجه الشام بر کتبر سلاطین
ارزانی داشت و مولای و می ابابک تومان لشکر بر سر غزه و قدس در مد فرستاد قحطی که بحکومت دمشق مأمور بود و بفرموده آن
هفت درب دمشق بخورد ببناد و جمله را در بندند و قراولان از هر سوی بشهر طایفانی شهر بردارند لشکر تار امطام نغسانی
و خیالات شیطانی غالب آمده پای از دایره انتظام و عدل بیرون گذارده دست بتعدی ظلم دراز کردند و هر کوزه فساد و شرارت
که مقتضای جنت ایشان بود از غازانها و ذاهل بلده دیگر بار در شکنجه اضطراب افتادند خبر ابن تیمیه رسید در حال بر نشسته بجانب
شیخ ایشوخ نظام الدین محمود شیبانی که در عا و لیه منزل اشته برزند و او را با خویشین سوار کرد و هر دو بزرگوار با ابنوه مسلمانان
بطرف صایحه که در چنگ متعلبان منول فتاده بود هجوم آوردند و بر سر آنها ذیل حمله بردند و در ساعت جمله را برانند و
مردم را از جنگال آن سباع ضاری نجات دادند آنگاه با دیگر شیوخ بلده و امیر مسلمین بمکرده سوار شده برای تسکین راه آرد و
غازانخان گرفتند نظر بان در بار نظم ایشان از امنانی صلاح خویش انسته از بیم سلطت غازان بجانب انجمنه تاسره بندگان
گرفته

ابن تیمیّه

شام شد چون بگذرید حسام الدین بحیری و قاضی ابن سکری بر سالت از جانب ناصر در رسیدند و کتبی مشتمل بر جواب
سفارت رسولین بیاوردند خواند میر میگوید در کتاب نام ملک ناصر الدین بآب طلا مخرک شده بود و جواب سخن خلیفه و
و قبول حسیج آنکه القاب همایون بر رؤس منابر ایندیار البته مذکور می افتد و بر یک جانب نمود نام خلیفه امیر المؤمنین نام
پادشاه سلطان محمود غازان در دو سطر متعادل نقش میشود و بر جانب دیگر بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله نام سلطان
مصر و از آنکه حاصلات اینمالک بجز در ممر و طائف غزاه و محافظت ثنور اسلام و اقطاع امراد مجاهد و زعمار مرابط مصر و
و بخزانة بیع عاید مینگردد البته با التزام قبلی از ان در اینمقدمات خلل من خواهد پدید گشت شایسته آنکه خان از این
بهین مقدار اکتفا نماید غازان از تحقیق مضمون نامه باز پرداخت ایچیان قصد و قی مقفل بنظرو می رسانیدند گفت آن
چیت گفته مار از درون اینطرف مخموم اطلاع نسبت وقتی که آنرا مخرک سازند همه انواع سلاح بود غازان در خشم شد
در سولانرا توقف همدان فرمان داده از راه فازانیه بقصد فتح مصر برون آمد و بمشهد امام ابو عبد الله الحسین سلام بر
علیه رفته و طیفه زیارت پرداخت پس و آنه شام شد سلطان ناصر تر با عساکر بجد و دمشق شایسته در انتظار بنویسند
بنیشت و از جانب غازان چون قلعنساء از آب فرات گذشته اشرفی از مصریان ندید بجهنم رفته و قلعه را در حصار گرفت
قصد او را شایسته چنین شنید که ملک ناصر بنوز بدمشق نیامده و مردم دمشق نفوذ و اطلاق و احوال افعال خود را فراهم ساخته
آننگ مصر را در نالاجرم بطمع حیا زت آن اموال بحد فتح بلاد حمص ابر جمده تعویق انداخت و راه دمشق گرفت در دویم
شهر رمضان بالشکری پایان بموضعی که آنرا برج الضمیر میگویند و هم شجب مینامند رسید چون بر فراز تلی که در آنجا بود در آمدند
فضای نامون از تراکم افواج بسان دریا مواج است چه ملک ناصر در همان ساعت با سپاه مصر و شام وارد ان مقام شده بود
نویسن از مشاهده آنقدر و استعداد در اضطراب افتاد و میل مرحت نمود اما امیر چوپان سایر سر بر کمان روی بمیدان آن
هر دو گروه در هم میخیزند و کشتاری سخت کردند تخت میره سپاه مصر منهزم شد ولی عاقبت نسیم نصرت بر پرچم علم سلطان
ناصر و زید شکست در مغول افتاد و ان گروه چنان بهم بر آمدند که امیر چوپان هر چه خواست تا دیگر بار استقامی پدید سازد
صورتا مکان پذیرفت هر جوقی بسیمتی روی یافت و هر فوجی از ارباب در شتافت و سپاه ناصر از هر جانب در تعاقب
ایشان تباختند امیر چوپان و سائر نو قیان انشب با نوع تعب در فرازان پشته گذرانیدند علی الصبح لشکر ملک ناصر کرد
انگروه بگرفتند و مشول جنگ شدند سلطان فرمان داد تا مغول از کیطرف قلعنساء با سایر سران سپاه روی بآب
نهاد مصریان از دنبال ایشان حمله بردند و چند امیر اسیر آوردند ناصر مقدمه گفته بود تا آب شجب را بشورستان آنجا بنشیند
مغول را با آب و گل سد و سازند منهزمان چون بدانمکان در رسیدند از بیم مبارزان مصر در شورستان بر اندند
و از صوبت طریقی گروهی در کرداب هلاک غرق گشتند و بقیه اسیف باز حتمی فراوان بموکب فلان در پیوستند
و صاف میگوید حاصل تقرر از لشکر خانی برون از گشتگان حومه چهار روز بر گشتگان عرضه فنا کیتومان مرد و توان
اخته در قبضه تصرف مصریان آمد چون ذکر اینوقته تفصیلهما و طیفه تاریخ نویسی است نه تذکره نگاری بهین مقدار مختصا
شد این هم برای آن بود که مردم مصر و شام فتنی ایچنین نمایان از استقامت عزیمت و استجابت دعوت این بقیه
دانستند بل از کرامات و خوارق عادات نگاشته بدو منسوب داشتند چنانکه حافظ شمس الدین در ذیل فرست مجلات
ماثر وی در تلمیح طبع مخرج صفر گفته واجتماع السلطان و ان باب الحلد والعقد و احیان الامراء و غیره

اینجیبت

علی الجهاد و موطنه لهم و ما ظهر في هذه الواقعة من كراماته واجابه دعائه وعظم جهاده وقوته
وشدة نصحه الاسلام و فطنته با معاصرين خود در مسائل بسیار از فروع و اصول مخالف بود و عقیدتی جداگانه
داشت از انجا نیکو او بپستید و قبول عامه و سبب جاه و توفیر حمت بر قامت اهل سلسله و متبیین شرع و اساتید علوم و
رؤسای ملک تقدم یافت همچنان بروی حسد بروند و بعلو مقامش رشک آوردند و در هر بطور چه و توهمین شان به
چلیها حسد هیچ بهانه نیکوتر از قدح عقیدت و وطن طریقت نیافتند و چنانکه در غالب اعصار رسم است فتاوی حنیف
از بویکت آورده در نیل بر او خویش به اینها توسل نمودند شیخ فتح الدین بن سید الناس در آثار ذکر انبار حافظ ابو بجا
مزی بقری نام این تمیبه در میان آورده و بدین داستان اشارت نموده پس از بیان مباحثی استواروی گوید
بر ذم کل فن علی انباء جنسه و لو تو عن من ذم ای مثله و لاریت عین مثل فنه کان بتکام فی التفسیر فخص
مجلسه العقیبر و یرون من بحر علمه العذب القهر و یرون من ذم بیع فضله فی وضعه و غلبه الی ان
رب الی من اهل بلاد الحسد و اکب اهل النظر منهم بما ینقد علی من امور المنفند فحفظوا علیه
و ذلک کلاما فدا و سعوه لثالبه ملاما و فوق البیدیه سهاما و زعموا انه خالف طریقه و فتن
فریبهم فنازعهم و نازعوه و فاطع بعضهم و فاطعوه فوصلوا الی الامراء امره و اعلم کل منهم فی کفره کفره
یعنی این تمیبه در هر فی بر بکمان پیشی گرفت نه دیگری نه خود اعدای مانند وی ندید بجای که علم تفسیر مسکت جسمی کثیر
مجلس استقامت میکردند علم و عزت وی بی درویش و نایب بود تا آنکه جمهور اهل طابش بروی رشک بردند و اموریکه مورد طعن
توانست شد از تالیفش بدست آورد پس آن دانشمند بزرگ خود را گرفتند و ملائمتها کفند و در مخالف طریق و بجانب فریبش
پنداشته و با وی بی جای الی مناظره گذاشته و حکایت با بزرگان ملک و امر وقت بردند و بی تیرید بهانه تفسیرش کردند
عبد الله بن اسعد نیز در مرات الجنان بفرقه وی از جمهور اهل سنت در مسائل خد از اصول عقاید و فروع حکام تصریح نموده گوید و
سأئل غریبه انکر علیه فیها و جلس لیبها ما سئل لذهب اهل السنه و من اقصها منعه عن زیارة قبر
البتی صلی الله علیه و آله و سلم و طعن فی مشایخ الصوفیه العارفين کتبه الاسلام ابی حامد الغزالی
والاسناد الامام ابی القاسم الفشیری و الشیخ ابن العریف و الشیخ ابی الحسن الشاذلی و خلافتون من اولیاء الله
الاکتبار الصفة الاخبار و كذلك عهدت فی الجهد و ما نقل عنه فیها من الأقوال الباطلة و
غیر ذلك مما هو معروف من مذاهب یعنی این تمیبه از فتاوی عقاید است گفت که علما عصر در انبار بروی انکار آوردند
و بحسب فرموده چه آنسأل با ذمب میان توافق داشت و از زشت ترین فتاوی آنکه زیارت قبر رسول صلی الله علیه و آله را
مندانست و در بزرگان طریقت و ارباب تصوف و مشایخ عرفاء و اهل سلوک قدح میکرد و طریقیان را در حق واجب سجده بجا
قائل بود و برای ذات پاک یزدت تالی اثبات جاب می نمود و در انیسند و غیر آن تعالای باطل و عقیدت فاسد از او مشهور است
انکار گفته من در وقتی مبارک خوابی دیدم مفصل که بعضی از فقرات آن تعلق بحال بن تمیبه و بطلان ای او در مسک حبت دارد که
مقدمه واقعه بروی که یا فی خود در فصل مناسبات از شرح اخبار سال با ضد و چاه و ممت آورده است که میگوید در او ان نحو
دانش علوم جماعتی از ارباب سلوک اهل ریاضت بمن در او نچسند که با ایشان در برخی از بلاد مقیم کردم و با مردم آمیزش کنم
گفت برای ساکن خطه از غرت بعضی از فقرات تعلق نفس در ان خطه بهتر است یا اعتراض چون خاطر بر نروا و گوشت
بنی

انتقید

نشینی مایل بود منی طالبان حقیقت و برادران طریقت قرین باجاس مکر وید تحصیل نفرد و کتیل تجرد از ایشان گذاره جسم و جان
مقصود خویش گرفتیم قتی چنان افتاد که از فرقان حمید سوره ماده قرأت نمودم و بختم در واقعه دیدم که سفره طعام کسند و مرا از
خورشها بجزی اختصاص دادند و در کنار من جسی نشسته اند که در ترحیح هر یک از غلطه و عزلت بردگیری می سخن کنند یکی بد
کسبگی و قدح آسبگی آغاز نمود با وی گفتم برخی از دوستان من برخلاف این رای عقیدت دارند و اخطا را بر اقرال جحان
گذارد گفت من الذی سلم الیوم فی الخلطه یعنی کیت که امروز در آئینش سلامت گذرد آنگاه آوازی شنیدم که گو
جسی در مسئله جبهه با یکدیگر مناظره داشتند از میان ایشان یکی میخند ان که بکن جمله فلبس اللوج و صانع یعنی از نغنی
جبهه نغنی صانع لازم آید چون ساعتی بر اینحال گذشت آوازی شنیدم که کوئی کسی اعیاب میگردند و عذاب مینمودند و او
فریاد میزد و ناله میکشید از کی پرسیدم این آواز و عویل چیست گفت این فریاد و نغان بجهت نیست از در که بجهت قائل بود
در شیخ عذاب و عقابین عتاب کشیده اند آنگاه فوجی از مردم دیدم که کوی سپاه پادشاهی بودند سواره بر دم روی آوردند
و یکایک را در مورد خطاب داشته سوال مینمودند و عقیدت ایشان امتحان میکردند مردم از مهابت و سطوت آنحضرت
در اضطرابی عظیم افتادند من کان کردم که مرا نیز خستبار خواهند نمود و صحت و بطلان عقاید م خواهند آزمود قصار آنگاه
این پندار شتابی بر من گذار کردند و گفته آمدت علی اعتقادك فانت علی الحق یعنی تو بر عقیدت خویش پیم مدار که
خود بر این صوابی من از خوف سوده کستم و آرام گرفتیم نظر کردم و نزدیک خود دو چاه دیدم که در قرب حضرة بیان
سایتن و مزایع بود کسی یکی از ان دو چاه اشارت کرده گفت هذه بشر فلان حسب انما اوسع و انها اعز
ملا من لا غری یعنی اینچاه از فلا شخص میباشد و بزعم او در فراخی و ثر فی بر چاه دیگر فرونی دارد مراد قائل آن بود که ضا
انچاه در آنجا خوشی است خطا پنده آنگاه از خواب بیدار شدم و در تعبیر آن واقعه تفکر نمودم تا مهتد اشارت و رموز ان
از تفصیل عزلت بر غلطه و تخصیص ادم ماده پس از تلاوت سوره ماده و بطلان اثبات جبهه و سوال عقاید و امتحان این
و تصحیح طریقت خویش نیک کشوف داشتم ولی در امر چاه هر چه غور کردم و تفکر نمودم چیزی نفهمیدم تا عاقبت چنین تفسیری
جسم که همانا انفرقه رمزیت از خطای بن تیمیه که مقاتل او در مسئله جبهه اشهار تمام دارد چه مراد از خداوند ان انچاه است
مردی بود که ویر از جبهه اثبات جبهه مذهب میباشد و انشخص که میگفت اینچاه بزعم فلان در نصار و ما از چاه دیگر فرونی
بطرف خویش بدین نکته اشارت میکرد که مشرب صاحب بز مخالف مشرب جمهور است و مخالف عامه علماء البته بر کیش خلاص
بود الغرض عا سیدین بن تیمیه از اینکه مسائل سائل چند از وی بدست آورده در صد و تعرض او بر آمدند و داستان
انفراوشن در احکام شرع بل عقاید ملت بسع پادشاه مصر ساینده و در نزد امر ارشام او انبساط مذبحه احوال طریقت
متمم داشته تا در سال بمقصد پنج بگری فرمانفرمای الملک نائب السلطنه افرم حکم کرد تا چندین مجالس از علماء و افاضل
در حضور وی تشکیل داده شد و بن تیمیه با مخالفان خویش بناظر ت نشست و در جمله بر جمله صره کشت و دعاوی خود را بر سر است
و مدعیان طوعا و کرها بفتوی می از عان آوردند پس در همانسال او را در صحبت کی از قضات شافیه بسیار مصر فرستادند در آنجا
مجلسی خاص از قضاة و فقهار و مشایخ در وسار ترتیب داده و بزرگان دولت و ایمان ملک را نیز حاضر آوردند و از فتاوی و آراء
ابن تیمیه باز پرسیدند و بر فساد اعتقادش بحسب و اعتقالاتش را می زدند پس او را در چاهی انقلبه خیل مجوس انداختند تا یکسال تمام
در انقلبه بر اینحال گذرانید و کس با وی نبود بجز دو برادرش انچاه کار بر خستبار قریه گرفت که مدارک عقاید و نافذ فتاوی او را بگرد
و صحت

از بنی تمیمه

و صحت و تقم استنباط و اجتهادش باز نمایند پس کس فرستاده این تیمیه را زکات چاه بیرون کشید و بدرگاه شاه فرز آورد و گاه
مشیخ و عظام قوم در حضرت امراء مصر و سلاطین با وی آغاز سخن کردند و در هر یک از مسائلی که مورد خلاف و محل نزاع بود
در اجتهاد و استدلال کثرت نمودند و تدقیقات نمودند تا یکسر مغلوب شدند و خواستش نشستند این تیمیه بعد ازین مجلس از مجلس
یافت و دستور تدریس گرفته در مصر ترویج علوم و نشر فضائل و تربیت محصلین و ارشاد خلائق مشغول گشت و در شوال سال هفتصد
هفت بصری محضری از مردم مصر آریسته شد در تحقیق عقیدت اتحادیه این تیمیه تکلم آنحضرت تمام مجلس را در مطاعن مذہب و الطمان
اوله الطایفه نطق نمود پس حکم شد که آنفاضل بخریدار بارید بشام فرستند بهینکه یک مرحله از راه شام در نوشت و زراعت
در حق او بدانی پدید گشت در وقت مبصرش باز گردانیدند و در مکانی که قصات را جسد میکردند مجوسش داشتند و مدت یکسال
نیم در میان امید و بیم بسربرد و گویند در آمدت زندانیان از او طایف شرع و تکالیف ملت می موخت و پانزده که در خوار زمان
و مکان بود از شرایط ارشاد فارغ نمی نشست آنگاه او را بیرون آورده بجانب اسکندریه روانه نمودند و تا هشت ماه در یکی از
برجای حبس از شهر اسکندریه نگاه داشتند ولی مردم را از ملاقات او منع نمودند و جابل برگر اموس یا آن شاهباز
ابح افادت در خاطر بود بدان بجز میرفت و از حضورش مستعفی میکرد پس او را یکبار بطرف مصر حمل دادند چون بمصر رسید
بخصوص بخواند و در حضرت خویش با جمعی از اکابر علمای و رؤساء شیوخ بناطرت بداشت مقام علم و رتبه فضل فوی چندان در نظر
ملک جلوه کرد که پس در اکرام و تجلیل و سیح نکته باهمال میرفت و در برخی از بگرام ملکان طرف شوری می افتاد چنانکه در قتل یکی از
دشمنان وی با او مشاورت کرد وی از اهلک انشعاق است سلطان نیز برای او بپسیدید و از قتل امزد در گذشت و همچنین از
گرام جمع مردمیکه او را در بسکانه فرست از آزار رسانیده بودند اغماض نمود و بعد از آن در قاهره مقیم گشت و بتدریس علوم
نشر فون باز پرداخت اهل مصر از وجود او بهر مایه بردند و فایده نامی اندوختند پس بعقد عراق از مصر بیرون آمد و راه شام گرفت
که از آنجا جانب سواد رود و در ایمنسافرت با سپاه شاه همراه بود و در اشاطریق زیارت بیت المقدس فرزند و از آنجا بدمشق
در آمد و در آن تاریخ از بدایت غلبت مشق از دمشق هفت سال میرفت پس در آن بلده روزگاری بوطایف ارشاد و شون تقدم سرد
وزمانی بجمع و تصنیف اشغال گشت و در جمله احکامش از ذوق و فائزیش منع بود تا آنکه در سال هفتصد و پنجاه و پنجم در مسئله طلاق
از وی رائی که با مذہب جمهور اهل سنت است مینامد ظاهر گشت یکی از قصات او را بزرگ الفتوی اشارت کرد او نیز بیزیرفت
مع بذایای می گذشت که بر لیل شاه از مصر در رسید که این تیمیه در شام فتوی مذہب و از نشر آراء خویش عنان برکشید این تیمیه از
الحکم سرزد و حکاکان با فتا پرداخت و گفت **لا یسعی کما فی العلم** یعنی من پوشیدن علم نتوانم و چندی بر
اینحال بود تا آنکه او را بگرفتند و بمجوسا در قلعه دمشق بستند و تا پنج ماه و پنجاه روز در قلعه بود پس دستور اطلاق سیده از او
شد بر عادت بتعلیم و ترویج و تالیف و تصنیف مشغول گشت تا آنگاه که از او بر جوانی در مسئله شد حال بقبور بنیا و صاحبین دست
دست یافتند و آن جواب را بیت سال قبل از آن تاریخ نوشته بود ولی بروجهی که مخالف جمهور علیست همگان در شام
از سر گرفتند بروی در جامع و محافل تشینها آوردند و طعنهای زنده حافظ شمس الدین میگوید **کبریا القصبه یعنی واقعه** بزرگ
شد و جبار فتنه ساطع گشت و رفته رفته بهار الملک مصر رسید تا در شبان سال هفتصد و بیست و شش بصری مشال پادشاه نفاذ یافت
که این تیمیه را در قلعه دمشق باز بند پس فضائی خوش و جانی نیک از آنکند قلعه پرده ختم و نری است در آن جاری ساختند این
تیمیه را در آنجا مجوس نمودند و یکی از برادرانش را برای خدمات او در آن مکان راه دادند صاحب تذکره میگوید و افضل فی

ابن تیمیہ

هذه المدة على العبادة والتلاوة وتصنيف الكتب والرد على المخالفين وكتب على نفسه القراء العظيم
جلد كبرى تشمل على نقاس حليته ونكت دفينه ومعان لطيفه ووضح مواضع كثيرة التلبس
على خلق من المفسرين وكتب في المسئلة التي حبل بسببها مجلدات عديدة وظهر بعض ما كتبه
واشهره الى الامر ان يمنع من الكتابة والمطالعة واخرجوا ما عنده من الكتب لم يتركوا
دواة ولا قلم ولا ورقه وكتب عنيبه للتبسم يقول ان اخرج الكتب من عنده من
اعظم النعم وبقي اشهره على ذلك وامبل على التلاوة و
العبادة والتجهد حتى اناه اليقين

يعني ان تيمية ريان مدت بعبادته ايزه تعالى وتلاوت كلام مجيد وتاليف بجايح ورد مخالفين خویش روی آورد در علم تفسیر مجرب و کوشش
بر تفاسیر شریف و نکات لطیف تصنیف نمود و بسی موارد اشتباه که جمعی مفسرین در آنها لغزیده بودند روشن ساخت و در مسئله کثرت
حسن او بعلت آن رفته بود مجلدات چند نگاشت و برخی از آنها بدست مدعیان افتاد و امر به انجا انجامید که هم در مجلس از نوشتن و خواندن
ممنوع کردید کتابهایی که تیره او بود بیرون آوردند و از او ادوات تالیف باندوات و قلم و کاغذ هیچ باقی نگذازدند و سپس بسیاری از
مینوشت و میگفت کتابها از تیره من بیرون بروند از بزرگترین عقوبتهاست انگاه چند ماه تلاوت و تجهد بسر برد تا بر انحال برگشت
در رسید و از سرای سیخ در گذشت و این واقعه در دو شبته بستم شهر و العده از سال بمقتصد و بیست و هشت افتاد و هیچکس خبر فوت او نداشت
بسمع مردم دمشق رسید تا سفاک شیدا جماعی عام کردند و کردی از بزرگان بگذرد قلمه فرایم شدند ایشا ز برون قلعه راه دادند
و بگردن کالبد این تیمیه دوز زدند و قرانها بکشودند و با آنکه هنوزش غسل داده بودند حتی تلاوت نمودند و روی از کردند و بیدیدن بید
آن تبرک جستند انگاه آن گروه باز گشته جمعی از زمان ذوات الاقدار حاضر آمدند و قران خواندند و بر فتنه پس مردمی محدود در خلوت
بو طایف تعین و تکفین و تحنيط پرداختند هم در قلعه شیخ کبیر محمد بن تمام بر حاضران امام شد و بر او نماز کرد آنگاه جازه بیرون بروند
تمام قلعه و طریق آن تا مسجد اعظم از اهل دمشق آنگاه شده بود در صحن جامع و باب البرید و باب الساعات تا باب بسا درین از کثرت
خلق و شدت ازدحام جای پائی بدست نمی افتاد شیخ فتح الدین بن سید الناس کویه و کان هو ما مشهوراً و افضلاً
لمجازته الطریق و انهمی بها المسلمون من کل فج عینو بیکون عیثه لپوم یوم الاشهاد و
بشیر جیحی کسر و انکلا علی سنی از روز همان بسنگار رتخیز بود از فرط ازدحام خود راه مرد و نفس مسدود گشت مردم شام از هر جانب
دور حضور داشتند و نجات روز قیامت را از آن جازه تین می جستند و چندان بدان تابوت در آید نمشد تا چو بهای آن جلد درام
گشت بمجله در ساعت چهارم از آن روز سر بر این تیمیه را در جامع دمشق بر زمین نهادند و سپاهیان از هر سوی بیابانی ایستادند
چه خوف آن بود که از تراکم مردم و تهاجم خلق جازه را جانی وارد آید صفوف صفوف عیث نماز ظهر ترتیب یافت و ثانیاً است
علاء الدین قونوی بر سر نماز گذارده شد پس تابوت بر گرفتند و بر کتاف حمل دادند از باب البرید بیرون بروند جامع که آنجا
کویه و اشند الزحام و الطی الناس علی نفس مناد بلهم و عاتمهم للبرک و صناد المنش علی الزوس ناره
بنفدم و ناره بناختند یعنی از و عام سخت شد مردم دستارهای خویش بر فرزند تابوت می نگذند و بدین کار تبرک
می جستند و تابوت را مردم بسر می کشیدند و از کثرت جمعیت گاه پیش میروند و گاه پس مردم مقام توقف در جامع نیامستند
و بیرون رفتند و از هر یک از باب اربعه جامع که باب الفرج و باب الفزادیس و باب النصر و باب الجائیه است در حرکت

ابن تیمیہ

شدند و ممکن نبود که خار و رافضی از ان باب بیرون بزند و عبور و بند و سوق الخجل از و عامی شد که بوصف میسخره اتفاق افتاد و در انوش
 زین الدین برادر ابن تیمیہ ثالثاً بروی نماز که از روز از آنجا که بوستان صوفیه حمل دادند و کالبش در انقبضه در جنب هزار برادر و دیگر
 شرف الدین بخاک سپردند و هنگام و هفتس قریب غروب بود و از روز از باب حرف و اصحاب صنایع و اهل تجارت اسواق و کای
 در بسته با عامه مردم شهر از پیرو برنا و سپید و سیاه تشییع اجماع کردند و زیاده از دوست هزار نفر مردوزن در کرد و خار و فرام شد
 بودند و جامعی آب غسل اورا محض تین یا شامیدند و سدیر که از مقدمات تجیر قرون مانده بود مردم بامین خود تقسیم نمودند و طاقه که بر
 سرداشته یا نقد در هم بخریدند و در بهای شسته که برای دفع سبج با سیاب آلوده بگردن می افکندند و کصد و چاه در هم بذل نمودند
 و در صایحه و شهر چندین ختم کلام الله بر برود و تا چند شبانروز مردم در کنار قبرش زیارت حاضر بودند منامات ضرر و اوقات
 خوش در حق او دیده شد شرمی وقت در مصیبتش فقید با گفته و میریها سر و داند ابن تیمیہ را مصنفاً بسیار است چنانکه در ضمن اجاب
 او نیز نقل افتاد و در چند فن کتاب نوشت و در چندین مسله رساله پرداخت شیخ صلاح الدین گفته و نضد انفسه مبلغ ثلثه مائده مجلد
 یعنی عدد تصنیفهای ابن تیمیہ بسصد مجلد میرسد ذبسی که از معاصرین او است یگوید و یکسب من الیوم والليلة من البصیر
 ومن الفکر ومن الاصلین ومن الرد علی الفلاسفة الاوائل نحو من بعد کوارس او از پس
 وما بعد ان نضد انفسه لے الان نبلغ خمسمائة مجلد یعنی ابن تیمیہ بر شایسته
 نزدیک چهار خرو یا فرودتر و شب صناعات از تفسیر و فقه و اصول کلام و رد فلاسفه قدم منوشت و دورست که تا کنون شمار صنفاً
 او با نقد مجلد رسیده باشد هم ذبسی بعد از تعداد برخی از مجامع ابن تیمیہ گفته و عدد ثمانه مئده مصنفاً بحسب حاج الی اورا
 کثیره و لذلک موضوع اخر یعنی شایسته تصانیف وی بقره های بسیار نیاز افتد و ذکر آنها را مقامی است و دیگر مراد
 از مقام دیگر امثالین تذکره مبارک میباشد که بنا بر آن بر استقصا اخبار و دوره اساتید و تمانیف هر یک از علما سلف و خلف است
 پس بحسب عموم موضوع این مجموع آنچه بتفصیل از اسامی تالیف و رسائل ابن تیمیہ بدست آورده ایم میرود ازیم و فهرست کتب
 فن از فن دیگر جدا میازیم کتب التفسیر قاعده فی الاستعاذه قاعده فی السبله و الکلام علی الجهن قاعده فی ایام بعد و ایام
 نستین قطعه کبیره من سورة البقره فی قوله تعالى ومن الناس من يقول امنا بالله وبالیوم الآخر ثم لا یریس قطعه کبیره
 فی قوله سبحانه تعالى مثل الذی استوفدنا را کرسان قطعه فی قوله عز وجل يا ايها الناس اعبدوا ربکم
 ثلاث کراریس کرآته فی قوله تعالى الا من سفح نفسه کرسان فی تفسیر آیه الكرسی ست کراریس فی قوله عز اسمه شهد الله
 انه لا اله الا هو عشر کراریس فی قوله تعالى عز وجل ما اصابک من حسننه فمن الله توبه بس الايات من سورة ال عمران
 تفسیر المائده مجلد ثلاث کراریس فی قوله تعالى يا ايها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة بسع کراریس فی تفسیر واذ اخذ
 ربک من بنی آدم تفسیر سوره یوسف مجلد کبیر تفسیر سوره نور مجلد کبیر تفسیر سوره القلم یک مجلد در این کتاب پس
 کرده که سوره قلم نخستین سوره است از سوره قرآنی که نازل شده تفسیر سوره لم یکن مجلد سوره الکافرون مجلد سوره
 بت و المعوذتین مجلد تفسیر سوره احلاص مجلد کتب الکلام الاقرضات المصریه علی الفتوی المحمودیه اربع مجلدات با براه
 فی الحب رد علی تالیس التحدیس شرح اول المحصل مجلد شرح بعضه عشره مسله من الاربعین الا لام فخر الدین کتاب تعارین
 السئل و التسل اربع مجلدات جواب ما اورده کمال الدین بن الشریش مجلد الجواب الصحیح رد علی الصغری اربع مجلدات
 صلیح الاستعاذه شرح عقیده الاصفهانی مجلد شرح اول کتاب الفروزی فی اصول الدین مجلد الرد علی اهل حق مجلد

مجموعه کتب ابن تیمیہ

ابن عبيد

رواه الطيف الرد على الفلاسفة اربع مجلدات قاعدة في القضايا الوجيهة قاعدة في قياس الاستساي جواب الرسالة
الصفدية جواب في قول بعض الفلاسفة ان منجزات الانبياء عليهم السلام قومي نفسانية مجلد كبير اثبات المعاد والرد على ابن
شرح رسالة ابن عبدوس في كلام الامام احمد في الاصول بثبوت النبوات عملاً وتقليداً والمعجزات والكرامات مجلدات
قاعدة في الكلمات مجلد لطيف الرسالة القر رسالة الى ابن طبرستان في خلق الروح والنور الرسالة
البلبلية الرسالة الازهرية القادرية البعدية اجوبة القرآن والتطوق كتاب ابطال الكلام النفساني درين تاليف
بشأنه ويل بر ابطال كلام نفساني كه عيقت اشاعره است اقامت كروه جواب من طلف بالطلاق الثالث ان القرآن
حرف وصوت اثبات الصفات والعلوم الاشتهار مجلدان جواب في الاستوار وابطال تاويله بالاستساي ابن
مجموع از شئون عيقت اثبات جته است كه ايزوي اشتار داره جواب من قال لا يمكن الجمع من اثبات الصفات على
ظاهر ما مع نفي التشبيه اجوبة كون جته السموات كرية وبسبب قصد التلوب العلوي جواب كون الشئ في جته العدم مع كونه ليس
بجوه ولا عرض مقول او مستحيل جواب بل الاستوار والنزول حقيقة بل لازم المذهب نذهبين من مصنف نيزاز توابع مسئله
مسئله ابن لابريه مسئله النزول واختلافه باختلاف وقتة وباختلاف البلدان والمطالع مجلد لطيف شرح حديث النزول مجلد كبير
بيان على اشكال ابن حزم الوارد على الحديث قاعدة في قرب الرب من عابديه وداعيه مجلد الكلام على نقض المرشد
المسائل الاسكندرانية في الرد على الاتحادية والحلولية جواب في لغا الله تعالى جواب في روياء النار من في الجنة
الرسالة المدينة في اثبات الصفات التعليلية جواب ورد على لسان ملك استسار مجلد قواعد في اثبات الرد على الوجود
مجلة الرد على الامامية اربع مجلدات درين تاليف رومي سخن به علماء على جمال الدين حسن بن المطهر على الله سبحانه ودارد چه
با معاصرو بود كه در حضرت پادشاه مي نو جا يكاه سلطان محمد معروف بخدا بنده با علماء از سب اربعه مجادلت و مناظرت فرمود
و بر جمله غالب و قاهر گشت و پادشاه را با جمهور حاشي سلطنت و مقربان حضرت بسعادت تشيع فايز داشت جواب في حق
ارادة الله تعالى لخلق الخلق و انشاء الامام لعنه ام لغيره شرح حديث فنج آدم موسى تبيين الرجل العاقل على تويبه المجلد
مجلة تناخ الشدائد في اختلاف العقايد مجلد كتاب الايمان مجلد شرح حديث جبرئيل في حديث الايمان
والاسلام مجلد عصمة الانبياء عليهم الصلوة والسلام فيما يلبونونه مسئله في العقل والروح مسئله في المقبرين على السلام
شكرو نكير مسئله بل عيذاب الجسد مع الروح في القبر الرد على اهل الكفر وان مجلد مجلد في فضائل ابي بكر وعمر و علي وغيرهما
قاعدة في تفضيل معاوية وفي رتبة يزيد قاعدة في تفضيل صالحى الناس على سائر الاجناس مختصر في كفر البصيرة في جواب
قال الرافضة جزة في بقا الجنة والنار وفي فاشها ردا على قاضى القضاة تقي الدين السبكي (كبت اصول الفقه)
قاعدة غالبها اقوال الفقهاء قاعدة كل حدودهم من الاقوال والافعال لا يكون الا بالكتاب الله شمول النصوص للاحكام
مجلد لطيف قاعدة في الاجماع دانه ثلاثة اقسام جواب في الاجماع والخبر المتواتر قاعدة في كيفية الاستدلال على الاحكام
بالنسخ والاجماع في الرد على من قال ان الادللة اللفظية لا تعين اليقين ثلاث مصنفات قاعدة فيما مضى من تعارض النصوص والاجماع
مواخذة على بن حزم في الاجماع قاعدة في تقرير القياس قاعدة في الاجتهاد والتعليل في الاحكام رفع
الاعلام قاعدة في الاستحسان في وصف العموم واللاحاق والاطلاق قاعدة في ان المحلى في الاجتهاد لا ياتم كتاب في
بل القاضي يجب عليه تعليل نذهب معين جواب في ترك التعليل فمن يقول نذهبين نذهب النبي عليه السلام يست انا يحتاج الى
تعليل

ابن عثيمين

١٧

تعلية لأربعة جواب من تفتة في مذنب ووجه حديثاً صحيحاً بل يعمل به أم لا جواب تعلية الخنثى الشافى في المطرد الوتر النفع
على الامام والصلوة تفضيل قواعد مذنب الكذابل المدينة تفضيل الاثر الاربعة واما تاز به كل واحد منهم قاعدة في
تفضيل الامام احمد جواب بل كان النسبى صلى الله عليه وآله قبل الرسالة نبيا جواب بل كان النبي صلى الله عليه وآله تسبداً
بشرع من قبل قواعد ان النهى يقتضى المضادة (كتب الفتحة) شرح المحرر في مذنب احمد ابن شرح بدره تخلص سبعة
شرح العمدة لموفق الدين اربع مجلدات جواب مسائل وردت من نزع جواب مسائل وردت من اربعة اربعين مسئلة
مسئلة الدرّة المضيئة في فتاوى ابن تيمية المار واثمة الطرابلسية قاعدة في المياه والمائيات احكامها طارة بول بول كل حجر
قواعد في الاستجار وتطهير الارض بالشمس والريح جواز الاستجار مع وجود الماء ذاقض الوضوء قواعد في عدم تقضى
الوضوء بلبس النساء التيمم على الوضوء خطا القول بجواز المسح على الخنثى المنخرقين والجورمين واللعائيف مسئلة فيمن لا يصلي
اجرة الحام تحريم دخول النساء بلا مبرز في الحمام والاختال ذم الوسواس جواز طواف الحايض غير العبادات
لارباب الضروريات باليتم واجمع بين الصلواتين للعد كراهية التلطف بالنسبة وتحريم الجربا في الاذكار كراهية تقبلاً
بسجادة المصلى قبل مجيئه الكلم الطيب في الركعتين اللين تصلي قبل الجبهه مجموع في الصلوة بعد اذان الجبهه رسالة في
القنوت في البصع والوتر كتاب في تارك الماشى وكفره الجمع بين الصلوتين في السفر فيما يخلف حكمه بالسفر والخنز
كتاب في ان اهل البدع بل يصلي خلفهم صلوة بعض اهل المذاهب خلف بعض الصلوات المتدعه تحريم السماع تحريم
تحريم اللبس بالشرخ تحريم الخيشة والمد عليها وتحسبها النهى عن المشاركة في الاحياء والنصارى اليهود واليتا والسيران
في الميلاء ونصف شعبان ما يفعل في عاشوراء قاعدة في مقدار الكفارة باليمين رسالة في ان المطلقة بثلاثة لا تحل الا بكتاب
زوجان بيان الحلال والحرام في الطلاق جواب من طلع لا يفعل شيئاً على المذاهب الاربعة ثم طلق ثلاثاً في الحيض
الفرق الميتين بين الطلاق واليمين لغة المختلف في الفرق بين اليمين والحلف كتاب التحقق بين اهل الايمان والاطيق
الطلاق البدعي لا يقع مسائل الفرق بين الطلاق البدعي ونحو ذلك مما سكايج في حجة النبي صلى الله عليه وآله وسلم
كتاب في العمرة المكية كتاب في شرى السلاح تبوك وشرب السويق بالعبه واكل التمر البروضة وما يطيب المحرم وزيارة الخليل
بيننا وآله عليه السلام عقيب الحج وزيارات بيت المقدس مطلقاً مجموع في ان جبل لبنان كالمثاله من الجبال ليس فيه حال
ولا ابدال كتاب في ان جميع ايمان المسلمين كفره آين حيد مجلد نيزان تصانيف ابن تيمية است بروحى كذبهى فراهم آوره
كتاب بيان تبليس الحميمية في تاسيس بهم الكلايمية ست مجلدات كتاب منهاج السنة النبوية في بعض كلام الشيعة والقدرية
كتاب الاستعانة مجلدان كتاب في الوسيد كتاب في الاستعانة كتاب بيان الدليل على بطلان التحليل
كتاب الصلوات المسلولة على شاتم آل الرسول كتاب اتقوا العراط المستقم مخالفة اصحاب الجحيم كتاب التمرير في مسئلة
خير كتاب السياسة الشرعية في اصلاح الراعى والرعية كتاب التحفة العراقية في الاعمال العلية كتاب الفرقا له
بين اولياء الرحمن وحزب الشيطان ابن تيمية اصنفات ويكرهت كدر نظامى مخصوص فنى بعينه داخل خست كى از
افاضل الزمان فتاوى ويراك در مفت سال ست قامت مصرفوشته بود جمع منوره در علوم شتى وفنون مختلف تاما بسى مجلد
شده از انجمله است اين چند مجموع كشف حال المشايخ الاحمدية وحوالهم الشيطانية بايقوله اهل بيت الشيخ هدى النجوم بل لها
تيرضه القرآن والمقابله وفي المتعابله بل يعقل قول المنجمين فيه ورؤية الاله مجلد تحريم اقسام المغررين بالغرر المبحر صرح ربح
صفتة

ابراہیم علیہ السلام

صفت الخواص ابطال الکیما و تحریرها و وصحت و راجت و برحق از مسائل و جوابات مسائل دارد که بشر رسیده اند و او بظن خود
 داده چو وی در نظم سخن با هر بوده و در صفت شریعی قادر داشته این سه بیت از اشعار اوست که در طعن در عیان فقر و محول
 و طر شاعر قلندران گول از زبان ایشان گفته

والله ما فخرنا اخبیاد و اتمانفنا اضطرار
 جماعة کلنا کسالة واکلنا مالہ اعتبار
 لسمع منا اذا الجمعنا حقیقة کلها فاشار

یعنی سوگند بخدا ای که فقر و نیاز ما از روی اضطرار است نه اختیار نه ما ترک دنیا کرده ایم بلکه دنیا ما را کرده ای کامل هستیم که خوراک ما را
 هیچ انداز نیست بگناه فراہمی ہیوم از حقیقت زمین ولی تحقیقیت همه بدیان کویشم و از مولفات ابن تیمیہ کہ در خطی عنوان
 مختلف آورده اند کتاب بطلان الفتوہ میباشد در آنجا فتویٰ را کہ در میان عوام مصطلح است عنوان نموده و بطلان آن را
 داشته و با دله و تقریبات اثبات کرده کہ دعویٰ انتساب این شعار با میرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیہ فاسد است
 و سلسله سندی بدعت با حضرت اتصال ندارد و این فرقہ را اوست شکست کہ بوغایف درویشی و خرقہ پوشی ہی مانده انتہی

شیخ ابراہیم حلبی

عقبش طبرالدین و کینتس ابو اسحق است در برگ قضا و محدثین جل عال بطوریت و تہم نزلت اختصار تمام داشته شیخ محمد بن محمد
 در کتاب امل الامل در شرح حال وی کویدکان عالماً فاضلاً حسیباً زامداً عابداً و رعاً محققاً مدققاً
 فیہا محمداً شاماً جامعاً للناس کان بفضل علی ایہ فی الزہد و العبادۃ بروی عن ابنہ و عن الشیخ
 عرب عبدالمعالی الکرمی و دایہ اجازت نہ لہ و کاتبہ و اشقی علیہا شائئ بلہفتاً
 حاصل ترجمت آنکہ شیخ ابراہیم بحمدین ہنر کہ بہ انہا اشارت رفت راستہ بود وی شستہ روایات پدرش و محقق ثانی شیخ
 کرکی اتصال بہ دامن خود اجازتی کہ شیخ محقق در حق وی پدرش نگاشتہ بود ملاحظت نمودم کہ بر ثناء و ستایش آن بزرگوار شای
 داشت شیخ یوسف بحرانی در لودلوہ کوید کہ شیخ ابراہیم از علمای دولت شاہ طہاسب اول صنوفیت ہم با شہید ثانی سکہ
 بودہ ہمانا جایی شکیستی است از فاضل بحرانی در ترجمت شیخ ابراہیم کوید و العجب من صاحب کتاب امل الامل مع کون
 هذا الرجل من افاضل علما و جلیل عامل فی ترجمتہ فی الکتاب یعنی از صاحب امل الامل عجبت با آنکہ
 این مرد از افاضل علمای جل عامل است و این شیخ از ترجمت وی فراموش افتادہ و حال آنکہ نسخی از آن کتاب در ذیل ترجمت شیخ
 علی بن عبدالعالم الکرمی پس از آنکہ کوید وی معاصر شیخ علی میسی بودہ و شیخ علی میسی از محقق ثانی برای سر خود طبرالدین ابراہیم
 کردہ و المحقق نیز اجازتی در حق ایشان نگاشت کہتہ قال فی کتاب امل الامل و دایہ فی الکتاب
 و این عبارت خود بعینہا عبارتست کہ شیخ عمر عالی در امل الامل در ترجمت شیخ ابراہیم آورده بود و با بعینہا عبارت اور صدر
 نقل نمودیم و ہم شیخ ابراہیم را از شیخ زین الدین شہید ثانی اجازتہ روایت است و در انصورت اجازت زیادہ ویرالتوہ
 اور انبزلت برادر خویش خواندہ جمعی از اعیان علماء شستہ روایت اجازت را بوی پیوستہ داشته اند چنانکہ شیخ عمر عالی کہتہ من
 خود از شیخ زین الدین بن محمد بن حسن و او از محمد امین استرآبادی و او از میرزا محمد استرآبادی و او از شیخ ابراہیم بن علی
 عالی جمع کتب حدیث است و روایت کنم و این شیخ جلیل را و پدر بودہ یکی حسن و دیگری عبدالکریم از پدر خود شیخ ابراہیم
 اجازت

ابو بکر

۱۱۹

اجازت روایت یافت و شیخ در بیان آن اجازت نگاشت اجزای شخصی المدقق الشیخ الفاضل
والمحقق الکامل شیخ الشیخ و ذکر الشریفة الشیخ علی بن الشیخ حسین بن عبد العالی الکرمی
تعهد الله بجمعه عملا وروایة مشافهة وصریحاً بلفظه لا کنا یز و اجزای له جمیع ما اجاز له
التعلیل الشیخ الثانی الشیخ زید المذنب والدین بطریق اجازة والذکر اللصوفاً یعنی آنچه را که از بزرگواران کامل شیخ علی بن عبد العالی
کرکی از روی عمل و روایت بطریق مشافهة صریح اجازت یافتیم ویراجع بجزو روایت کردم و بهم آنچه را که شهید ثانی شیخ زین
از طریق اجازت پدرم بر اجازت بخشیده بود صاحب الملک گوید وی در وقایع کتابت و حسن خط حلی تمام داشت
معنی در نهایت خوبی و صحت بخلاصی ملاحظت نمودم تاریخ ولادت و موت آن شیخ طویل از اصل بدست نیاوردیم
کسریم و سکون بی غناة تحتانی و سینه قریب است از قریب جلی عامل علی با رض صاحب اللود لوده است

ابو بکر البیهی

پسر قوام بن علی بن قوام بن منصور بن معلی است از بزرگان مشایخ متصوفه و عملاً اساتید آن سلسله میباشد و در سلک علمای
مانه پیغمبر می معاصرین ملک کامل کردی ازال ابوب بشمار میرود شیخ علام محمد بن شاکر بن احمد کتبی مؤلف کتاب معجم نوات القویا
در صفت وی گفته احد مشایخ الشام کان شیخاً زاهداً عابداً قاننا الله عبدیم النظر کثیر الحاسن وافر
النسب العلم والعلماء وکراماً ولادت ابو بکر بارض صفین اتفاق افتاد در سال یاضد و ششاد و چهار در بلده باس
ملک شام نشو نمود و با بیعت بدانشهر منسوب گشت گویند وی بحسن اخلاق و لطف شامل و وفور ادب و صفا عقل و شدت
حیا مفسطور بود و بقوانین شرع و آداب ملت موطنی بکمال داشت جسمی کثیر و جمی غیر از شیوخ عهد و علما عصر از وی اخذ طریقت
کردند و گروهی از دانشوران خطه شام در خدمت او قلم نمودند خواص الملک از اطراف زیارتش میآمدند و در باب حوائج از بزرگان
بجزرتش می پناهنده خود گفته است که من در بدایت امر و فاتحه عمر که بکار ریاضت و ریخ خدمت مشغول داشتم و بدشور
حضرت استاد عمل میکردم و با وظایف طریقه بسر میبردیم عوارض قلبیه که در عرف علمای این فن احوال مینامند بر من طاری میشد
و با استاد خویش از عرض آن کیفیت خبر میدادم استاد مرا از القعات بدینا سخت منع میداد و احیاناً تهدید مینمود و میفرمود
منی تکلمت فی هذا صریحاً بهذا التوط یعنی هر وقت در ای معنی سخن کنی با این تازیانات خوادم
آورد تا آنکه نوبتی مرا حاضر ساخت و این سخن گفت که سجدتک فی هذه البلد امر عجیب فلا تجزع
یعنی امشب ترا امری شکست پدید خواهد گشت زینهار بیم نداری من از پس این اخبار بترس و ما در خود شدم و اوزنی نایستبانم
چون شب شد بناگاه او آزی عجیب از بالای سر خود شنیدم همیسنکه سر بلند کردم دیدم نوری از آسمان فرو کشیده شد
و آن بر مثال بخریت که در هم بافته باشد پس بر آن بخریت من بچند چنانکه سردی آن احساس کردم در وقت
برخاستم و بخدمت شیخ شافتم و آنچه دیده بودم شرح دادم شیخ سکر خدای بجای آورده و میان هر دو چشم من بوسید
گفت الآن تکت علیک التعمیر یعنی ایک نعمت حق بر تو تمام کرده آنگاه فرمود یا ابی
اعلم ما هذه البلد یعنی ای فرزند آیا میدانی این زبخریت کفتم ندانم گفت هذه ستر رسول
الله صلی الله علیه و آله یعنی این طریقت پیغمبر صلی الله علیه و آله است پس از آن وقت مرا رخصت سخن
کردن و از آنچه میدیدم خبر دادن ارزانی داشت یکی از نوادگان شیخ ابو بکر البیهی از شیخ امام شمس الدین خابور
حکایت

ابوبکر الباقی

حکایت کرده است که گفت ابوبکر از تفسیرین کریم که میفرماید **انکم وما تعدون من دنون الله حسب جنتهم** سوال کردم و در ضمیر داشتم که اشکالی از مفاد ظاهر آن بر من می آید و سازم بدین تقریب که کلمه **ما** از الفاظ عموم است و رحمت صورت کلام مبارک چنان می شود که با مشرکین خطاب فرموده میگوید برستی شما بجماعت با بر چه معبود شماست فرزند دوزخ باشید پس لازم آید که العباد بانه حضرت مسیح که ترسیان بر او میستند و حضرت عزیر که جووان و راجعات می کنند هم از حسب جنت محسوبند و این قول کفر صریح بعینش خواهد بود و معتقدان بی شبهه مستوجب آتش خواهد گشت من این اشکال را استفسار کرده و هنوز برنده نماندم که شیخ تفسیر مذقعه نموده بجز تلاوت آن فرمود غرضی غرضی این و معبود مخصوصا از ان عموم خارج خواهد بود گفتم تخصیص عام را اولی باید گفت دلیل آن بعد است که میفرماید **ان الذین سبقتم منا الحسنی اولک عننا بعدون** یعنی تحقیق کسانی که از ما در باره ایشان تقدیر نیکی سر انجام پیش گرفته رکعت کامله با حسن عاقبت ایشان اقتضا فرموده از دوزخ دور خواهند بود انتهی حل عقده تو هم اشکال در این کریمه جهانت که طبعان اعجاز بیان حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کرده و چنانکه علامه المتأخرین ابوالسود عمادوی در تفسیر خود میگوید روانیت که چون سولهای کریمه **انکم وما تعدون من دنون الله حسب جنتهم** تلاوت فرمود این بصری گفت پروردگار کعبه سو کند که از در معارضت امتحان تو خصمی کنم آیات آنست که **یهود غیر بر پرستند و نصاری مسیح را و بنوطح ملائکه را حضرت در جواب او فرموده ما اجهلک بلغه قومک اما فهمت ان ما لنا الای فضل یعنی شکست است که ترا بزبان خویش آگاسیت یا ندانی که لغت لغت تازی برای غیر اهل خرد وضع شده مراد آنکه موارد نقص اصلا مشمول عموم کلمه نیستند چه ایشان جمله از خداوندان آید و ارباب خرد گویند ملک کامل کردی پانزده هزار درم بدست امیر فخر الدین که از خواص ملازمان وی بود برای شیخ ابوبکر فرستاد شیخ بیدیه ملک عنایت نیارود و فرمود **لا حاجة لنا بها انفعها فی جند المسلمین** یعنی ما را بدین درها نیازیست آنها را در مصالح لشکر اسلام معروف دارد و بوی زنی بنسب و شیخ ابوبکر آمد و گفت اسبی اشتم بر دانیک لاشه ان خانه من است و کس ندانم که او را بیرون بروی شیخ گفت برو و در سیانی حاضر نما که من شخصی را برای کفایت این مهم آنجا خواهم فرستاد این بر در سیانی بیافت و شیخ در وقت بجانده وی رفت در سیان بیای از در است بکشید همگی که میان کوی سید مردم انحال بید مذات اطراف هجوم آوردند آن جفیه از دست شیخ بگرفتند و بردند گویند شیخ هیچگاه کسی را نمکین آن میند که دست وی دهد و میفرمود **من تقبل بدیهه نقص من حاله شیئی یعنی هر که مردم را از بسیدن دست خویش دست از مقامات خود درجه فرو گاهد و ذات شیخ ابوبکر الباقی در سال ششصد و پنجاه و هشت بقریه علم اتفاق افتاد و وصیت کرده بود که او را در میان ابوتی مدفون سازند و با فرزند خویش گفته بود که کالبین باید بعضی مقدمه نقل شود پس بعد از دوازده سال که سنه ششصد و هفتاد و هجری بود جدوی بدمشق حمل دادند و در زاویه معروفه وی که در پایان عقده منزه واقع است بنجاک سپردند بالسن که شیخ ابوبکر را بد آنجا نسبت دهند شهرت در شام میان حلب رقه بناه بالس بن موم از نوادگان سام بن نوح در قدیم بر کنار غربی نهر فرات بوده و بر تدریج فرات بجانب شرق از آن ور شده تا در حدود ششصد هجری چهار میل از یکدیگر دور گردید بوده اند و تواریخ فتوح اسلامیة مسطور است که ملک موم و برادر از اشرف آن دولت که یکی مالک بالس بود و دیگری صاحب قاضرین بر شمر شام بگماشت و قریه چند که در قریب آن دو بلد افتاده بود برسم اطلاع با ایشان باز که است زمانیکه لشکر اسلام بدان حد و در سید حبیب بن مسلمه با فوجی از مسلمانان بفتح بالس مورشده و مردم آنجا را در میان دو حال مخیر ساخت قبول خبریه****

ابوبکر بن ابی

۱۲۱

و جلا وطن ایشان جلا وطن اختیار کرده بخاک دم و ارض حسنییه و غیره کجای دادند امیر مسلمانان قومی از عرب و بوادی ایشان
 ناحیت مقام نجشید و عشر محمول آنجا را خراج ایشان قرار داد پس حال منال آنکه همچنان بشر برقرار بود تا وقتیکه مسلم بن عبد الملک
 اموی بغزار روم مامور گشت و از ثنوبر غزیه پیش گرفت چون در عرض او ببالش سید و آنجا را معسکر خویش قرار داد
 مردم آن بلد و امالی قاصرین عابدین و صفین از توابع ببالش نزد مسلم آمدند و همدستان عرض دادند که اگر امیر برای از
 ذرات نهری حفر نماید که اراضی بدان مزروع گردد و در هر ساله قزو نیز از یک عشر دیوانی ثلث غلات خویش بکاشته می شود و نیم
 مسلم مسئول انقوم بذر رفت و گفت شقه از ذرات نسبت آن بلد بر آورده و آنجا تمام اراضی آن نواحی جاری ساختند و آن شقه
 معروفست بنهر مسلم و ایشان بان شرط وفا کردند هر سال یک ثلث از محصول صنایع و مزارع خود را که ازان نهر آب داده
 بودند بعبابطان مسلم تسلیم میکردند مسلم سورا بس را نیز هم در آن زمان مرمت نمود و محکم ساخت پس از مردن وی ببالش
 توابع آن از قرامی مذکور بورد او منتقل شد و همی بدست ایشان میسر و تا قور دولت امویان بهر رفت و عهد خلافت عباسی
 پیش آمد و عبدالله بن علی که اموال بنی امیه را حله حیا زت کرد ببالش و لواحق آن نیز در تصرف وی آمد سیخ آنجا را با قطع
 با محمد بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس باز کرد چون او در گذشت بدست رشید رسید و آن به پسرش نامون
 بداد و نامون با وادش منتقل گشت کجول از قنات شام حسین گفته است **کل عشری بالثام فهو مناجلا**
اهله فاقطعه المسلمون فآخوه اوکان موانا لآحق فیه لأحد فآخوه باذن الولاة

یعنی در شام هر جا که حسیخ آن عشر مقرر است از دو قسم بیرون نیست یا از مزارعی میباشد که در فتح خط شام گشته آن جلا
 وطن اختیار کرده از قبول اسلام و حسنییه هر دو سرزده اند و مسلمانان پس از رفتن ایشان آنجا را با قطع گرفته گشته اند
 و یا آنکه زمینسی با بر بلا نزع بوده و کسی در آنجا هیچ حق نداشته فلا عین مسلمین دستور و الیان اسلام نترزنده نموده ابابو

مواالی ابراهیم کوکبی

از قصات که مغلطه و قهائمه ما و غیر است ناخذ ان ایشان در خطه طلب بعلم و فضیلت ممتازند آن سلسله را بنوا لکوا کبی
 میگویند از اینجه که نخستین دانشور این دوده محمد بن ابراهیم طلبی که شرح اخبار و تفصیل احوال او در تاریخ ابن جنلی مسکورا
 در بایت حال او اول عمر بصفت حدادی و زکار میگذرانید و ازین بگذر و به معاش بست میکرد و در آهنگری بیشتر نوعی از
 مهارت یافت که آنرا در عرف مردم آن ملک کوکبی مینامند و آنگاه چنان افتاد که از پی تحصیل علم و کسب کمال شد و در سلک
 ارباب سلوک و اصحاب عرفان آمد و در آن باب طریقه معروف بار و وسیله را می پیسود و بدستور مشایخ آن سلسله عمل
 میکرد و در منقولات و فنون سمیه نیز رقتی نهایت یافت و در شام و آن نواحی ایسی مشهور و صیستی مذکور بر آورده
 سال بشتد و نود و هفت ازین ارعاریت بار بر بسته بسری دیگر رفت و او را در جوار مسجد مشهور بجایع الکوکبی که در محله
 از شهر طلب واقع شده است بخاک سپردند و از اموال کافل حلب امیر سیامی چرکی بر تربت وی قبه بر آوردند الفرض
 اولاد و احاد الفاضل نخریر جمله در طلب دانش و کسب بنر شدند و در فنون سمیه و معارف ذوقه بمقامات بلند رسیدند
 چنانچه مویخ محبی جامع معجم خلاصه الاثر فی اعیان المائة الحاد عشر در رحمت احوال صاحب این عنوان میگوید بنوی
الکوکبی طلب طایفه سبائی منهم فی کتابها هذا جماعه و کلام علماء و صوفیه هم در تاریخ فاضل همی مسطور است
 که ابراهیم کوکبی در مبادی سن تحصیل زانی لاین در نزد امام عمر رضی پد خویش مولی احمد کوکبی در مقدمات علوم
 نمود

ابراهیم کجاکی

نمود چون در آن فنون ملکه پیدا کرد از شام بروم انتقال جست و داخل دارالخلافه قسطنطنیه گردید و در زنی موالی آن کشور
 برآمد و در خدمت برخی از افاضل آن بلد تحصیل معارف و یکسال مراتب مشغول شد تا آنگاه که ملکه وی در علم بجزر سوخ رسید و
 چند صنعت که قرانت کرده بود مهارتی دانی و تدریجی کافی یافت پس چنان افتاد که مولی عبدالباقی بن طورسون از مشاهیر
 متفقه آن مملکت اورا بدید و نیکش پسندید و دختر خویش بجای آنکس می درآورد و معارف آن اوقات قضا ملک معزز
 جانب خداوند کار بعهده مولی عبدالباقی حالت رفت قاضی بجای غزیت و از حکم داد و خویش نیز برود و در دست توفیق
 انخطه ویرا بار جامی محاکات و تفویض قایع تربیت کرد و در طی زمان انقصاوت شرفی کامل و کنتی لایق برای اموال
 به رسید آنگاه ابن طورسون از حکومت معزول شد و بدراجت قسطنطنیه با موراد موالی ابراهیم نیز در خدمت او بدر آنجا
 معاودت جست پس دست قضا طومار عمر ابن طورسون بهم پیچیده و از دنیای می دخترش منگوه مولی ابراهیم در گذشت
 و آن اموال یجا از هم پراکنده و کواکبی اخرا قبال فرو شد و در او بار فرارید و از پس چندین نکبت و وبال تدریس در رسد
 ای صوفیه با او باز گذاردند ولی او خود از اقدام بشرائط المنصب سرحد ه زمانی مستند تدریس را عمل گذارد و سوختگان
 مدرسه را معطل بلکه در تعدادی اندک و تمامی آن زمان همی در غزل خویش برآید و پیوسته از آن شغل استعفا نمود تا آنکه با همه
 بیملی مباحثان همام مدارس بغزل می برامزول گردید و از تحمل تکالیف اوقات معاف داشتند و آورده اند که آن عالم
 عالم و عارف کامل در خلال آن احوال بموطن مالوف بازگشت و آنوقت والدین می هر دو در قید حیات بودند و نزول او
 بجان پدرش احمد کواکبی افتاد و در غیاب آن پسر نامور میان پدر و مادرش و زکاری مکرده میگذاشت و احمد نسبت به
 طایفه خویش تعدی میکرد غالباً از هم آزرده بودند در اینوقت مادر شکایت شوی در نزد فرزند آقا کرد و ستمهای او را
 یکایک بر شمر تا فرزند در حق پدر بختیم آورد پس ابراهیم در داخواهی مادر پدید خویش بر خواستجوی برخواست و مشاجرت
 بنا نهاد پدر نیز پانجهای سخت بد و داد هر دو را دل از هم شکست و خاطر با بدت آزرده گشت ابراهیم در ساعت از خانه بیرون
 رفت و جای دیگر منزل گرفت در حق یکدیگر شکست و محسوسان کسود تا آنکه استاد ابراهیم شیخ عمر عری و جمعی از علما بله
 در مقام اصلاح برآید مولی ابراهیم را ترصیت کردند و بجان پدر آوردند و می ست پدر بوسه داد و پدر از بدگشت او را
 گشت آورده اند که در آخر عمر فرمان قضا که محظوظ از جانب کار گذاران دولت عثمان بسم مولی ابراهیم کواکبی صادر شد
 و بهمانه می مان صد و آن فرمان در مصر بود پس از مصر بکشتی نشست براه دریا روانه حجاز گشت چون بحوالی جد رسید
 خورد سال در کشتی همراه داشت خواست تا از در جستار فرزند از ان کشتی که حوز بود بر کب عظیم حمل دهند درین
 ساقط شد و پیدا افتاد یکی از خدم خود را در دم بآب افکند و پیرا بر بود و بیرون آورد ولی پدر بسا عمل نجات دست
 نیافتد در دریای فنا غرق گشت این واقعه در سال هزار و سی و نه از هجرت بنویسید و یاد و عمر مولی ابراهیم به بقا آید

شیخ ابراهیم تیشلی زملی

در فقه حنفیه استادی بزرگ و بالخصوص در فن فرائض و بی طوی داشت در مانده یازدهم هجری از مشاهیر رجال علم و کبار
 فخرت و وقت بشمار میرفت اگر چه فن غالب می فضا بهت بود ولی در صناعات ادبیه دیگر علوم نیز با معاصرین خویش مشاب
 مینمود و مویخ محی خلاصه از احوال وی در مجم خلاصه ذکر کرده است در ستایش علم و طلق او چنین گفته که کان احد الفضا
 الاخبار عالم بالفرائض و العلم وله مشارکة جمده فی فنون الادب و غیرها و کان حسن
 الاخلاق